

فصل دوم

طبقات و دیالنیک مارکس

نظریه مارکس درباره طبقات اجتماعی

طبقه کارگر یا پرولتاریا

طبقه متوسط

طبقه حاکم و آرمانهای حاکم

طبقه در خود و برای خود و جامعه بی طبقه

قابل در خود و طبقه برای خود

مارکی و تضاد طبقاتی

مارکس و نقد طبقه متوسط

مفاهیم جایگزین

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

طبقات اجتماعی و دیالکتیک مارکس

شناخت ایستایی مارکس دقیقاً به فرآیند کار در جامعه برمی گردد به همین دلیل هم

بایستی فرآیند کار در ارتباط با لایه بندی و قشربندی بررسی کرد . طبق بحثهای گذشته ،

جامعه طبقاتی حاصل جدل دو نیرو است : یکی نیروهای کار و یا نیروهای تولیدی و

دیگری ارتباط روابط تولیدی . به عبارت بهتر ، تضاد اساسی که مبنای تئوری تفکرهای

مارکس را تشکیل می دهد نه در میان طبقات ، بلکه میان دو قسمت از عناصر فرآیند کار

یعنی نیروهای تولیدی و روابط تولیدی رخ می دهد که جامعه نیز بر اساس این تضاد

قشربندی می شود . پس برخلاف ظاهر تضاد اساسی در جامعه شناسی مارکس تضاد

طبقاتی نیست بلکه تضاد بین نیروهای تولیدی و روابط تولیدی است که مهمترین

تضادر کن اصلی سن نظام اجتماعی را تشکیل می دهد . تضاد طبقاتی امری قانونی است

که از برخورد جدل قطبی و تضاد میان نیروها و روابط تولیدی حاصل می شود . بنابراین

وقتی مارکس می گوید تاریخ جوامع جهان تاریخ جنگ میان طبقات است این بدان معنی

نیست که جنگ طبقات اصلی ترین نوع تضاد است بلکه طبقات استثمار شده و استثمار گر

سمبلهایی از وجوده تقابل و همان در محور اصلی نیروها و روابط تولیدی هستند .

این ساده اندیشی است که در مورد عقاید مارکس ، تضاد را به جنگ طبقاتی محکوم

نماییم . نتیجه اینگونه ساده اندیشی این است که وجود دو جامعه اشتراکی اولیه و

پررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

کمونیسم نهایی را از نظر دور بداریم زیرا در این دوران تاریخی دست کم از نظر مارکس

هیچ طبقه ای موجود نیست . پس هر گاه در جامعه طبقاتی موجود نباشد تضاد هم به

مراتب موجود نخواهد بود ، و لذا جدل تاریخ فرو می ماند . روشن است که مارکس در

اندیشه خود به تضاد عمیق ترنیروها و روابط تولیدی اشاره دارد که در حقیقت مبین تضاد

میان دو طبقه آرمانی است . معمولاً فرآیند ایجاد رشد و انحلال طبقات از قانون اصلی

دیالکتیک مبتنی بر تضاد واقعی تری است استفاده می کند ؟ یعنی نمی توانیم قانون

دیالکتیک مارکی را توضیح دهنده اصلی پویش و فرآیندهای تاریخ است را رها کرده

است و تنها سمبولی از آن یعنی تشکیل طبقات را در نظر بگیرید . در اینصورت بسیاری از

تحلیلهای اساسی مارکس با مشکل مواجه می شود . در واقع خطای را که در مورد تبیین

تضاد طبقاتی مارکس مرتکب شده از این است که نظام او را در خارج از قالب دیالکتیک

اش بررسی کرده است . مارکس در پاسخ به این سوالی که تضاد در جامعه نهایی چه

خواهد شد ظاهراً نفی و اثباتی نمی کنند بلکه بحث را در اینجا راه راه کرده این کارها بر

عهده جامعه شناسان آینده می گذارد و در مورد آینده کمونیسم نظری آشکار نمی دهد .

در چرایی این مسئله می توان گفت که خود مارکس شعور و حضور ذهن به این قضیه

داشت که کار جامعه شناسان را به طور کلی کار علم فلسفه پیش بینی های این چنین دوره

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

را برنمی گیرد . به این دلیل که در یک جمله زیبا می گوید : « تازه در جامعه کمونیستی

تراژدی آزادی انسان شروع می شود . »

در جاهای دیگر نسبت به وقوع اشکال انقلاب تجدید نظر می کند و برای مثال تبدیل

مصالحه آمیز سرمایه داری آمریکا و انگلیس به دولت های سوسيالیست بدون برقراری

دیکتاتوری پرولتاریا ممکن می دهد پس مفهوم طبقه در ایستایی شناسی مارکس در درجه

اول به معنی سنج آرمانی یک مفهوم دیالکتیکی است در شکلهای واقعی طبقات نیز شکل

تضاد جدلی کلان و آرمانی بصورت های جزئی تر و اختصاصی تر در تاریخ جوامع بروز

می کند .

نظریه مارکس درباره طبقات اجتماعی

مارکس تاریخ را به چند دوره تقسیم می کند (مثلاً تمدن قدیمی ، فئودالیسم و کاپیتالیسم)

هر یک از این دوره ها با شکل تولید رایج در آن دوره متمایز می شود . ساختمن طبقاتی

جامعه که از طبقات حاکم و محکوم تشکیل می شود ، همراه و بر اساس شکل تولید

است . نزع بین طبقات ، تعیین کننده روابط اجتماعی انسانها است . بطور اخص طبقه

حاکم که موقعیتش مديون تملک و تصاحب و کنترل وسایل تولید است ، تمام زندگانی

اخلاقی و و معنوی مردم را هم به شیوه های موزیانه ای کنترل می کند . به نظر مارکس

قانون و دولت ، هنر و ادبیات ، علم و فلسفه همه و همه به صورت کم و بیش مستقیم در

خدمت منافع طبقه حاکم هستند .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

هر طبقه ای در دوره ای که انقلاب می کند از دو لحاظ مترقی است:

- منافع اقتصادی طبقه ای جدید را با پیشرفت های تکنولوژیکی همراه می کند و سبب

افزایش رفاه انسان می گردد.

منافع طبقاتی ضرورتاً نظریات آزادی خواهانه را علیه نهادها و موسساتی که پیشرفت‌های

تکنولوژیکی را کند می کردند، بوجود می آورد. ولی وقتی که طبقات نو خواسته به

صورت طبقه حاکم در می آیند (مثل لردها ای فئودال و کاپیتالیست ها) نقشه‌ای مختلف

دیگری بازی می کند . در نتیجه منافع اقتصادی آنها که در ابتدا موافق پیشرفت‌های

تکنولوژیکی بوده ، ایجاب می کند که با هر نوع تغییری که منافع آنها رزا به خطر می

اندازد مخالف باشند . این طبقات با ثبیت وضع خود به عنوان طبقه حاکم از حالت

قه‌مانان مترقبی به نمایندگان ارتجاع تبدیل می شوند . در چنین وضعی آنها بطور روز

افزون در برابر هر ز کوششی که در جهت تغییر سازمان اجتماعی و اقتصادی جامعه باشد و

پیشرفتی در تکنولوژی بوجود آورد به مقاومت بر می خیزد . زیرا چنین تغییراتی موقعیت

آنها (طبقه حاکم) را به خطر می اندازد . از این رو تنش ها و تصادمات و برخوردها

بالاخره به تجدید سازمان انقلابی جامعه منجر می شود . مارکس و انگلس در توضیح این

مطلوب در مانیفست کمونیست می نویسنده : ((... وسائل تولید و مبادله که به عنوان پایه

رشد بورژوازی بکار گرفته شد در جامعه فئودالی بوجود آمد . با توسعه آنها

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

۲- سازمان فئودالی کشاورزی و صنعت (تا حدی روابط فئودالی تملک) دیگر

نمی توانستند با نیروهای تولیدی (که تا آن موقع توسعه یافته بودند) رقابت کنند.

۳- سرانجام آنها به صورت زنجیرها و موانعی درآمدند و مجبور به جدایی بودند و

بالاجبار جدا شدند. رقابت آزاد که به پشتیبانی سازمان اجتماعی و سیاسی موافق

صورت می گرفت جایگزین آن شد. تاریخ صنعت و بازرگانی جز تاریخ شورش

نیروهای تولیدی جدید علیه مناسبات تملک (که لوازم وجودی بورژوازی و قوانینش

هستند)، نیست. کافی است فقط ذکر شود که بحران های بازرگانی هر بار وجود

جامعه بورژوازی را در معرض آزمایش قرار می دهد. در این بحران ها نه فقط قسمت

عظیمی از محصولات موجود بلکه همه آنچه که قبلًا توسط نیروهای تولیدی خلق شده

بود در فوacial معینی ویران می شود ... شرایط جامعه بورژوازی محدودتر از آنست که

بتواند با ثروتی که توسط آنها ایجاد شده است، سازش کند پس چگونه بورژوازی بر

این بحران ها غالب می شود؟ نیروهای تولید را ویران می کند، بازارهای جدیدی را

می گشاید و بازارهای قدیمی را با استثمار بیشتر اداره می کند. یعنی: با هموار کردن

راه برای استثمار بیشتر و ایجاد بحرانهای مخرب تر و از بین وسائل برای پیشگیری

از ایجاد بحران ها، سلاحهایی که با آن بورژوازی را زیان برده حالا علیه خود آنها

برمی گردد. ولی نه فقط بورژوازی سلاحهای کشنده خود را ساخت، بلکه انسان هایی

را که آن سلاحها را بکار می برد (طبقه کارگر جدید یا پرولتاپریا را) نیز بوجود آورد).

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

در اصطلاح مارکس طبقه ای اجتماعی به تجمع افرادی گفته می شود که در سازمان تولید

وظیفه یکسانی را انجام می دهند . مارکس مانیفست کمونیست را چنین شروع می کند ،

تاریخ همه ای جوامع شناخته شده ، همانا تاریخ نبرد طبقات است : آزاد مرد و برد ،

پاتریسین و پلبین ، ارباب و رعیت ، استاد کار و شاگردی و در یک کلمه ستمگر و

ستمدیده رو در روی هم در تضادی دائمی ایستاده و آشکار یا پنهان در نبردی بی امان

بوده اند که هر بار با واژگونی انقلابی همه جامعه یا با ویرانی مشترک طبقات در گیر در

نبرد خاتمه یافته است .

در دوره های پیشین تاریخ ما تقریباً در همه جا ، جامعه را بصورت سازمان پیچیده ای از

رده های گوناگونی می یابیم که در آنها جنبه های مختلفی از رده بندی اجتماعی وجود

دارد . در جامعه روم قدیم نجبا یا اعيان ، عوام یا بردگان وجود دارند ، در قرون وسطی

ashraf فئوال ، دست نشانده ها^۱ استاد کاران^۲ کارگران مزد بگیر^۳ شاگردان^۴ و رعایا

هستند . تقریباً در همه ای این طبقات نیز نوعی سلسله مراتب فرعی وجود دارد . جامعه ای

بورژوازی^۵ نوین که بر ویرانه های جامعه فئوالی بنا شده ، تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی

را از بین نبرده است . بجای طبقات پیشین و شرایط استثماری گذشته و اشکال قدیمی نبرد

، اشکال نوینی از نبرد را قرار داده است .

¹ - Vassals

² - Quild Mastrs

³ - journey men

⁴ apprentices

⁵- بورژوا جدید Bourgeois در زبان فرانسه به معنی ساکن شهر است . در نظام سرمایه داری بورژوا به طبقه سرمایه داران صاحبان وسایل تولید اجتماعی و بکار گماردن مزد بگیران اطلاق می شود .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

سپس مارکس به توصیف و تشریح و خصوصیات جامعه بورژوازی می پردازد : عصر ما

یعنی عصر بورژوازی دارای این خصلت متمایز است که خصوصیات های آشتی ناپذیر

طبقاتی را آشکارتر کرده است . جامعه هر چه بیشتر به دو اردوگاه بزرگ متخصص یعنی به

دو طبقه‌ی بورژوازی و پرولتاپی که مستقیماً رو در روی یکدیگر ایستاده اند تقسیم

می شود در تبیین پیدایی بورژوازی آمده است که : از رعایای قرون وسطی ، ساکنان

اجاره نشین شهرکهای اولیه ریشه گرفت و از این شهروندان نیز اولین عناصر بورژوازی

توسعه پیدا کرد . کشف آمریکا و سفر دریاهای دور از دینا ، زمینه های تازه ای برای

نضج بورژوازی فراهم کرد . بازارهای هند شرقی و چین ، مستعمره کردن آمریکا ،

تجارت با مستعمره ها ، افزایش وسایل مبادله و حجم کالا ها عموماً برای بازرگانی ،

دریانوردی و صنعت انگیزه ای بسیار قوی — که قبلاً ناشناخته بود — ایجاد کرد .

توسعه بورژوازی بدین گونه صورت گرفت : در نظام فنودالی که تولید صنعتی به انحصار

اصناف بسته و مسدود درآمده بود در مقابل تقاضاهای فزاینده و بازارهای جدید به هیچ

وجه کفايت نمی کرد . از این رو نظام مانوفاکتور^۱ و کارگاهی جای آن را گرفت .

استاد کاران از جانب کارگاه داران طبقه متوسط به عقب نشستند . تقسیم کار بین اصناف

مختلف به تدریج رو به زوال رفت و جایش را به تقسیم کار در هر کارگاه داد ، در همین

^۱ مانوفاکتور و کارگاه در واقع مرحله انتقالی از صنعت در نظام فنودالی به صنایع جدید بود . نظام کارگاهی اساساً بر کار مستقیم انسانی مبتنی بود . با جایجا ساختن نیروی آب و ماشین بجای کار انسانی صنایع جدید از نظام کارگاهی متمایز می شود .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

زمان بازار در حال گسترش بود و تقاضاً مرتباً افزایش می یافت حتی مانوفاکتور دیگر کاف قضاضا را نمی کرد . از این رو بخار و ماشین در تولید صنعتی موجب انقلاب شد .

بدین گونه جای کارگاه را صنایع غول پیکر جدید گرفت و بجای طبقه متوسط صنعتگر، میلیونرهای صنعتی یعنی رهبران اردوهای صنعتی بورژوازی جدید نشستند .

صنعت جدید ، بازار جهانی را بوجود آورد . کشف آمریکا در این زمینه راهگشای مهمی بود . بازار جهانی موجب توسعه سریع بازرگانی ، دریانوردی و ارتباط های زمینی شد . بر گسترش صنعت اثر گذاشت و با خود گسترش بازرگانی و دریانوردی و راههای آهن را

به دنبال آورد . در این جهان بورژوازی رشد کرد و سرمایه اش افزون شد و از این طریق همه ای طبقات باقیمانده از قرون وسطی را به زیر فشار گرفت . بدین گونه روشن می شود که بورژوازی جدید چگونه خودش محصول یک حریان طولانی از توسعه بود . یعنی در نتیجه مجموعه ای از انقلاباتی که در شیوه های تولید و مبادله به به وجود آمده، پدیدار شد . هر گامی که در توسعه بورژوازی برداشته می شد با پیشرفت سیاسی آن طبقه همراه بود . طبقه ستمدیده ای که تحت سلطه اشرافیت فئودالی بود به تدریج توانست در شهرهای قرون وسطی به صورت جمع خود حاکم متشکل شود . با اینکه در جاهای مختلف به صور گوناگون مالیات می داد - مثل جمهوری شهری مستقل در ایتالیا و آلمان - مع هذا در دوره تولید مانوفاکتوری نیرو گرفت و سرانجام از زمان تأسیس صنعت جدید و بازار جهانی در صورت طبقه بورژوا تسلط انحصاری سیاسی بدست آورد .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

بورژوازی نقش خیلی انقلابی در تاریخ بازی کرده است. در جریان مبارزاتش هر جا

دست دراز کرده به سلطه فوادل ها و روابط خانواده پدر شاهی پایان بخشید. بورژوازی

روابط فوادلی را بر هم ریخت و رابطه بین انسانها را به رابطه پولی و سودجویی تبدیل

کرد. بدین گونه همه احساسات و عواطف دینی و مردانگی را در محاسبات خودخواهانه

پولی خلاصه کرد. ارزش انسانی افراد به ارزش مبادله ای تقلیل یافت به جای آزادی های

پیشین فقط یک آزادی جایگزین شد: تجارت آزاد. در یک کلمه بجای استثماری که در

زیر پوشش های دینی و سیاسی قرارداشت، استثمار مستقیم و عریان و وحشیانه قرار

گرفت. بورژوازی در خانه خود هر شغلی را که تا آن زمان به نظر شرافتمدانه و محترم

می آمد، نابود کرد و از این طریق پزشک، وکیل مدافع، کشیش، شاعر و عالم را به

مواجب بگیران و حقوق بگیرانش تبدیل کرد.

بورژوازی پوشش عاطفی خانواده را از هم درید و روابط خانوادگی را به مناسبات پولی

تقلیل داد. این نظام آشکار کرد که می خواهد جای قدرت وحشیانه قرون وسطی را که

ارتجاعیون این همه به تحسین آن پرداخته بودند، بگیرند.

بورژوازی دست به فعالیت های اعجاب انگیزی زد که اهرام ثلاثة مصر و کانالهای آب

رسانی رومی ها و کلیسا های گت ها دیگر شگفت انگیز به نظر نمی رسد. به کاوش هایی

دست زد که بر همه مهاجرتهای پیشین ملت ها و جنگهای صلیبی سایه افکند.

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

بورژوازی بدون بوجود آوردن تغییرات انقلابی دائمی در ابزارهای تولید نمی تواند وجود

داشته باشد . از این رو همراه با ایجاد تغییرات انقلابی در ابزارهای تولید در مناسبات تولید

و در همه مناسبات جامعه دگرگونی ایجاد کرد . همه مناسبات ثابت همراه با تعصبات

کهنه و عقاید قابل احترام ریشه کن شدند . نیاز ، بازار بورژوازی را بر سطح کره زمین

گسترده کرد . بورژوازی باید در همه جا آشیانه کند . همه جا سکوت کند و جای بگیرد

و با همه جا ارتباط برقرار کند . بورژوازی از طریق استثمار بازار جهانی به تولید و مصرف

در هر کشور ، خصیصه جهانی داده است . همه صنایع ملی سنتی و قدیمی ویران شده است

یا رو به زوال می رود . جای آنها را صنایع نوینی گرفته اند که آشنایی با آنها برای همه

ملل متبدن موضوع مرگ وزندگی را مطرح کرده است . این صنایع دیگر بر مواد خام

محلي متکی نیستند ، بلکه اتکا آنها بر مواد خامی است که از دورترین نقاط تهییه می شود .

تولیدات و محصولات این صنایع فقط در جامعه خودی مصرف نمی شود ، بلکه در هر

قسمت از کره زمین بازار فروش و مصرف دارد . به جای خواسته های قدیمی و سنتی که

از طریق تولید در جامعه ارضاء می شد ، حالا خواسته های جدیدی ایجاد شده اند که

ارضاء آنها مستلزم محصولات سرزمین ها و اقلیم های دوردست می باشد . بجای انزوای

محلي و خودکفایی ، حالا ارتباطات در جهات مختلف برقرار می شود و ملتها در سطح

جهانی بهم مرتبط می شوند . این وضعیت همانطور که درباره شرایط تولید مادی صدق

می کند در زمینه های فکری نیز صادق است . انزوای ملی و بینش محدود، دیگر امکانپذیر

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

نیست و از همین جا است که از ادبیات محلی و ملی متعدد، ادبیات جهانی به وجود می

آید. در نتیجه توسعه سریع ابزار تولید و وسائل ارتباط جمعی، بورژوازی همه‌ی ملل،

حتی وحشی ترین را به سوی تمدن می کشاند. قیمت‌های ارزان کالاهایش به مانند سلاح

های سنگینی است که دیوارهای عظیم چین را به پایین فرو میریزد؛ به وسیله آنها این تنفر

شدید، بیگانگان را به اقرار می کشاند. بورژوازی همه‌ی ملل را مجبور می کند که شیوه

تولید بورژوازی را بکار گیرند و با آنچه تمدن نامیده می شود، آشنا شوند یعنی خودشان

بورژوا شده و در یک کلام جهان ایده آلی آنها، جهان بورژوازی گردد.

بورژوازی کشور را به قانونمندی شهر تسلیم می کند. شهرهای زیادی بوجود می آورد و

جمعیت شهری را شدیداً افزایش می دهد و از این طریق، بخش عظیمی از جمعیت را از

زیر سلطه ی شیوه ی زندگی روستایی نجات می دهد. بورژوازی به همان گونه که جامعه

را به شهرها وابسته می کند، کشورهای نیمه متمدن را نیز به کشورهای متمدن وابسته

می سازد و از این طریق کشورهای روستایی را در شرق و غرب به کشورهای صنعتی

وابسته می کند. بورژوازی نه تنها به صورت فزاینده از پراکندگی جمعیت، تولید و

مالکیت دوری می کند بلکه تراکم جمعیت را همراه با تمرکز وسائل تولید ایجاد کرده و

تملک را در دست عده محدودی متمرکز می کند. این گرایش ضرورتاً به تمرکز سیاسی

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

می انجامد . بورژوازی ایالات مستقل و مجزا را همراه با منافع مختلف و قوانین و نظام

مالیاتی متفاوت به درون یک کشور تحت لوای یک حکومت با نظام واحدی از قوانین و

منافع ملی یک طبقه و مرز واحد و مشخص سیاسی تبدیل می کند . بورژوازی با اعمال

زور و قوانین خود در مدت یکسال گذشته نیروهای تولیدی جمعی فراوانی را بوجود

آورده که همه نسلهای گذشته ، روی هم به چنین کاری قادر نبودند ، چنان که دیدیم

وسایل تولید و مبادله که به عنوان پایه رشد بورژوازی به حساب آمده در جامعه فئودالی

ایجاد شد . در یک معین از توسعه ، این وسایل تولید و مبادله ، شرایطی که جامعه فئودال

تحت آن تولید و مبادله می کرد ، سازمان فئودالی کشاورزی و صنایع دستی و در یک

کلام مناسبات فئودالی مالکیت قادر نبود با نیروی تولیدی توسعه یافته به رقابت برخیزد ،

در نتیجه آنها به زنجیرهای بازدارنده بدل شدند . به جای اینها رقابت آزاد جایگزین شد

که به وسیله ساختهای سیاسی و اجتماعی مناسب همراهی گشت و تسلط اقتصادی و

سیاسی طبقه بورژوارا عملی کرد .

جنبش مشابهی اکنون در جلو چشم ما است . جامعه بورژوازی جدید با خصوصیاتش مثل

مناسبات تولیدی ، مبادله مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به مثابه جادوگری می ماند که

دیگر قادر به کنترل نیروهای سحر آسایش در این جهان نیست . زیرا تاریخچه‌ی نزدیک

صنعت و بازرگانی چیزی نیست مگر تاریخ شورش نیروهای تولیدی علیه شرایط تولید و

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

علیه مناسبات مالکیت فقط کافی است ذکر شود که بحران های بازرگانی که به صورت

دوره یی صورت می گیرد ، کل جامعه بورژوازی را به لبه سقوط می کشاند و هر بار

این تهدید شدیدتر می شود . در این بحران ها ، قسمت عظیمی از محصولات موجود و

نیروهای تولیدی حق شده پیشین به صورت دوره یی ویران می شوند . بنابراین هر چه

نیروی دافعه کار افزایش می یابد ، مزد کاهش پیدا می کند . صنعت جدید کارگاههای

کوچک استاد کاری را به کارخانه های بزرگ سرمایه داری صنعتی تبدیل کرده است .

توده های کارگران درست مانند سربازان در درون کارخانه تجمع یافته و متشكل شده اند.

کارگران همانند ارتش صنعتی در یک سلسله مراتب کامل تحت فرمان افسرها و گروهبان

ها قرار گرفته اند . کارگران نه فقط بردگان طبقه و دولت بورژوازی هستند ، بلکه در طول

روز و ساعات بکار برده ماشین بوده و شدیداً کنترل می شوند و بالاتر از همه به وسیله

خود سرمایه دار زیر نظر و مراقبت قرار دارند ... هر چه صنایع جدید توسعه بیشتری می یابد

کار مردان از طریق کار زنان زیر فشار بیشتر قرار می گیرد . تمایزات جنسی و سنی دیگر

اعتبار اجتماعی تمایزی برای طبقه کارگر به شمار نمی رود . همه ابزار کار هستند ، تنها

بر حسب بکار گیری جنس و سن ، کم و بیش قیمتها تغییر می کند .

یک کارگر دیگر طولی نمی کشد که مزدش را به صورت نقدی دریافت می کند زیرا به

محض رهایی از استثمار گر دیگری مثل صاحب خانه و صاحب فروشگاه وغیره مواجه

می شود . در جامعه سرمایه داری ، مارکس علاوه بر طبقه بورژوا و سرمایه دار طبقات

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

پرولتا لیا و خرد بورژوا را مورد توصیف و تحلیل قرار می دهد که چکیده آن در زیر

می آید . به علاوه از گروهای اوباشان و فاسدان و ولگردان جامعه به عنوان لمپن نیز یاد می کند .

طبقه کارگر یا پرولتا ریا^۱

طبقه کارگر مراحل مختلفی از توسعه را طی می کند با تولدش نراع با بورژوازی آغاز می

شود . در ابتدا نبرد بوسیله کارگران به صورت انفرادی سپس به وسیله گروهی از کارگران

یک کارخانه صورت می گیرد ، آنگاه به محدوده یک صنف در یک نقطه علیه بورژوازی که آنها را مستقیماً استثمار می کند ، کشانده می شود . کارگران حملات خود

را علیه شرایط سرمایه داری تولید منوجه نمی کنند بلکه علیه خود وسایل تولید متوجه

می سازد . آنها ابزار وارداتی را که با کارشن رقابت می کند نابود می کنند کارگران

ماشین ها را تکه تکه می کنند و کارخانه را به آتش می کشند . آنها می کوشند تا منزلت

از دست رفته کارگران در قرون وسطی را دوباره برگردانند .

در این مرحله کارگران هنوز توده بدون انسجامی را تشکیل می دهند که در سراسر کشور

پراکنده اند . کارگران در نتیجه رقابت های متقابلی که میانشان وجود دارد ، دسته بندی

^۱- پرولتا ریا از واژه لاتین Proletarius می آید که به شخصی اطلاق می شود که تنها ثروتش بجهه هایش بوده اند . در نظام سرمایه داری به طبقه جدید کارگران مزد بگیر اطلاق می شود که برای زندگی کردن مجبورند نیروی کارشن را بفروشند .

شده اند . آنها در جاهای مختلف وحدت می یابند و کالبد واحدی تشکیل می دهند . با

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

این وجود باید در نظر داشت این امر از اتحاد فعالانه آنها ناشی نمی شود بلکه از اتحاد

بورژوازی نتیجه می شود . زیرا بورژوازی برای رسیدن به هدفهای سیاسی خودش مجبور

است پرولتاریا را به حرکت در بیاورد و تا مدتی قادر به انجام این کار است . بنابراین در

این مرحله پرولتاریا با دشمنانش نمی جنگد ، بلکه با دشمنان دشمنانش یعنی با سلطنت

مطلقه و فوادال ها و سرمایه داران غیر صنعتی و خرده بورژوازی مبارزه می کند . بنابراین

در این مرحله تمام جنبش تاریخی در دستان بورژوازی متمرکز شده است و در نتیجه هر

پیروزی که به دست آید پیروزی بورژوازی محسوب می شود .

ولی با توسعه صنعت ، پرولتاری نه تنها از لحاظ تعداد افزایش می یابد ، بلکه به شکل

توده های عظیم تری متمرکز می شود . نیرویش فزونی می گیرد و چنین نیرویی را بیشتر

احساس می کند . منافع و شرایط مختلف زندگی در میان مرتبه های مختلف کارگران

بیشتر به حالت برابری در می آید و در همه جا مزدها به همان سطح پایین خود تنزل

می کند . رقابت فزاینده در میان بورژوازی و بحرانهای تجاری ، مزد کارگران را حتی

ناپایدارتر و متزلزل تر می کند . توسعه ماشین که مرتبأ سریعتر صورت می گیرد ، معیشت

کارگران را هر روز بیشتر به خطر می اندازد . برخوردهای بین کارگر و سرمایه دار بیشتر

حصولت برخورد بین دو طبقه کارگر و سرمایه دار را به خود می گیرد . بنابراین کارگران

برای مبارزه با بورژوازی تشکیلاتی (مثل اتحادیه ها) را می آفرینند . برای اینکه میزان

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

دستمزد ها را بالا نگهدارند ، بصورت گروهی تجمع حاصل می کنند و سرانجام تشکیلات

پایداری به وجود می آورند تا این نوع طغيان را از پيش فراهم کنند . بدین گونه نبردها اينجا به صورت شورش ها در می آيد .

از اين به بعد کارگران موقتاً پیروز می شوند . زیرا ثمرة واقعی نبردشان در نتایج فوری

نهفته نیست ، بلکه در گسترش مستمر اتحادیه جای دارد . این اتحادیه در نتیجه توسعه

وسایل ارتباط جمعی که به وسیله صنعت جدید خلق می شود گسترش بیشتری پیدا

می کند و کارگران نواحی مختلف را در ارتباط با یکدیگر قرار می دهد . این چنین

ارتباطی لازم بود تا نبردهای متعدد محلی را که همگی دارای خصلت واحدی بودند ،

متمرکز کرده و به صورت نبرد ملی بین طبقات درآورد . روشن است که هر نبرد طبقاتی ،

نبردی سیاسی می باشد . سازمان یافتن پرولتاریا به درون یک طبقه و در نتیجه به درون

یک حزب سیاسی در نتیجه رقابت موجود بین خود کارگران ، پیوسته منقلب و واژگون

شده است . ولی هر بار استوارتر و قوی تر از بار پیش برخاسته و نضج گرفته است . با

استفاده از تقسیماتی که بین خود بورژوازی وجود دارد از نظر قانونی قانونی بالاجبار

شناسایی منافع ویژه ای برای کارگران فراهم می شود . لایحه ده ساعت کار در سال ۱۸۴۸

در پارلمان انگلستان به تصویب رسید از این نمونه است . در این لایحه ساعت کارگران

کارخانجات به ده ساعت محدود شد .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

روی هم رفته برخوردهای بین طبقاتی کهن ، جریان توسعه پرولتاریا را از راههای زیادی

و سعیت بخشید . بورژوازی خودش را در یک نبرد دائمی یافت . در ابتدا نبردش با اشرافیت

بود سپس با آن بخش هایی از خود بورژوازی که منافعشان با پیشرفت صنعت مغایرت

داشت ، به نبرد پرداخت و همیشه با بورژوازی کشورهای بیگانه در حال نبرد بوده است .

در همه این نبردها خودش را مجبور می بیند که برای جلب کمک به پرولتاریا متول شود

و برای این کار ، طبقه کارگر را به صحنه سیاسی می کشاند . بنابراین خود بورژوازی برای

پرولتاریا آموزشی همگانی فراهم می کند و ایدئولوژی سیاسی خودش را ترویج می کند .

به بیان دیگر با این کار پرولتاریا را برای جنگ با خوش - بورژوازی - مسلح می کند . به

علاوه چنان که تا بحال دیدم این همه بخش های طبقات حاکم در نتیجه پیشرفت صنعت به

پرولتاریا وابسته می شوند و از این طریق حداقل شرایط وجودیشان مورد تهدید قرار

می گیرد . این نیز برای طبقه پرولتاریا عناصر تازه ای از روشنگری و پیشرفت را فراهم

می آورد ، سرانجام در زمانی که نبرد طبقاتی به ساعت های قطعی خود می رسد ، فرآیند

از هم پاشیدگی طبقه حاکم ادامه پیدا می کند و در واقع بخش کوچکی از طبقه حاکم

خودش را از بقیه جدا می کند و به طبقه انقلابی می پيوندد ، طبقه ای که آینده از آن

اوست . بنابراین همانگونه که در دوره پیشتر بخشی از اشرافیت پسوی بورژوازی رفت ،

حالا نیز بخشی از بورژوازی به پرولتاریا می پيوندد . در این جریان به طور خاص بخشی از

ایدئولوگ های بورژوازی در کنار طبقه کارگر قرار می گیرند .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

از همه طبقاتی که امروزه رو در روی بورژوازی ایستاده اند، پرولتاریا به تنهاي طبقه

حقیقتاً انقلابی است. طبقات دیگر زوال می پذیرند و در جریان صنعت جدید از بین

می روند، در حالیکه پرولتاریا محصول ویژه و ضروری و ضروری صنعت جدید است.

شرایط اجتماعی جامعه قدیمی، دیگر برای پرولتاریا وجود ندارد. کارگر تملکی ندارد،

روابط او با زن و بچه هایش با روابط خانوادگی بورژوازی فرق دارد. کارگر صنعتی

جدید در انگلستان، فرانسه، امریکا یا آلمان از هر نوع خصلت ملی عاری شده است.

برای او قانون، اخلاق و دین چیزی جز تعصبات بورژوازی نیست. زیرا به خوبی در ک

می کند که در ورای هر ماده و آیه ای بخشی از منافع بورژوازی نهفته است.

همه طبقات پیشین که به قدرت رسیدند، کوشیدند تا با فدای جامعه، منزلت و موقعیت

خود را حفظ کنند. پرولتاریا نمی تواند بر نیروهای تولیدی جامعه مسلط گردد مگر شیوه

های پیشین تخصیصی را مضمحل کند. زیرا کارگران چیزی را که به خودشان تعلق داشته

باشد، ندارد که حفظ کنند. رسالت کارگران در ویران کردن همه ضمانت ها و بیمه های

مالکیت فردی نهفته است.

همه جنبش های تاریخی پیشین، جنبش های خود اقلیت ها یا برای تامین منافع اقلیت ها

بوده است در حالی که جنبش پرولتاریا، جنبش مستقل و خودآگاه اکثریت وسیع جامعه

است. جامعه است. پرولتاریا به عنوان پایین ترین قشر جامعه حاضر، نمی تواند صعود

کند مگر آنکه همه ای قشراهای تکیه گاه رسمی جامعه را ویران کند. نبرد پرولتاریا با

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

بورژوازی از لحاظ شکل و صورت - و نه محتوى - در ابتدا چهره یک نبرد ملی به خود

می گیرد، بنابراین پرولتاریای هر کشور باید قبل از همه، حساب بورژوازی کشور خود را

روشن کند. در توصیف مراحل توسعه پرولتاریا جنگ داخلی - که در درون جامعه

موجود هست - می تواند کم و بیش، نقطه شروع محسوب شود و تا آنجا پیش رود که

به انقلابی آشکار نبدیل شود. در این مرحله بر کناری قهر آمیز بورژوازی زمینه اصلی را

برای جنبش و حرکت پرولتاریا فراهم می کند.

تا کنون همانطور که دیده ایم هر شکلی از جامعه متکی بوده است به خصوصیت بین طبقات

ستمگر و ستمدیله، ولی برای اینکه طبقه زیر ستم قرار بگیرد، شرایط معینی باید فراهم

شود که تحت آنها حداقل آن طبقه بتواند زندگی رقت انگیز خود را ادامه دهد. سرف ها

در دوره فنودالیسم توانست به درون طبقه بورژوا توسعه پیدا کند. بر عکس، کارگر جدید

به جای اینکه با پیشرفت های صنعت همراه باشد در شرایط وجودی طبقه خودش، مرتبأ

پائین تر می رود. از همین جا آشکار می شود که بورژوازی دیگر برای طبقه حاکم جامعه

مناسب نخواهد بود ولی این طبقه از طریق قوانین، شرایط زندگی خودش را بر جامعه

تحمیل می کند. بدین گونه چون بورژوازی با جامعه همساز نیست برای حکومت هم

مناسب نمی باشد. از سوی دیگر بورژوازی در درون خود گورکناش را ایجاد می کند

بدین گونه زوال بورژوازی و پیروزی پرولتاریا، موضوعی غیر قابل اجتناب می باشد.

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

طبقه متوسط

طبقه متوسط در آثار مارکس به گروههای اطلاق می شود که با توجه به وسیله تولید و یا

نقشی که در اجتماع یا منابع درآمد دارند ، موقعیت متوسطی را در جامعه اشغال کرده اند .

مارکس طبقه متوسط را بین طبقات پرولتاریا و سرمایه دار در نظر می گیرد . طبقه متوسط

یا خرد بورژوازی قطع نظر از اینکه در شهر یا روستا زندگی کند با دو ملاک مالکیت

وسایل تولید و کار مشخص می شود . بنابراین سرمایه دار طبقه است که وسایل تولید

عظمی را بکار گماردن انسانهای زیاد در اختیار دارد و خرد بورژوازی طبقه ای است که

وسایل تولید را به مقیاس بسیار کوچکتری در تصاحب دارد و طبقه پرولتاریا هیچ چیز را

در تملک ندارد . بنابراین تنها درجه ثروت ، حدود طبقات را تعیین نمی کند ، بلکه نقش

های اجتماعی یعنی مناسبات آنها با وسایل تولید کار و بکار گماردن انسانهای دیگر در

تعیین طبقات اهمیت دارد . از لحاظ ماهیت گروههای اجتماعی که در پیکر طبقه متوسط

جا گرفته اند — مارکس معتقد است که طبقه متوسط رو به پایین ، صاحبان کارگاههای

کوچک ، پیشه وران و خرد مالکان به عنوان بخش هایی از طبقه متوسط برای حفظ

موقعیت خود با بورژوازی مبارزه می کنند . بنابراین اینها انقلابی نیستند بلکه محافظه کار و

ارتجاعی اند . زیرا می کوشند چرخ های تاریخ را به عقب برگردانند . آنها در صورتی

انقلابی خواهند بود که به درون پرولتاریا کشانده شوند . مارکس معتقد است که چنین

خواهد شد : قشر پایین طبقه متوسط یعنی خوده فروشان و مغازه داران و پیشه وران و خرد

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

مالکان به تدریج به درون پرولتاریا سقوط می کنند . زیرا اولاً سرمایه آنها برای سرمایه

گذاری در صنایع جدید کافی نخواهد بود و در صحنه رقابت با سرمایه داران کلان قادر

به رقابت نخواهد بود ثانیاً مهارت های ویژه آنها در رابطه با پیدایش شیوه های نوینی از

تولید اعتباری نخواهد داشت .

اینان با کشیدن به درون پرولتاریا خصلت انقلابی پیدا خواهند کرد . زیرا نه فقط از منافع

حال دفاع نمی کنند بلکه خواستار منافع آینده اند . بدین گونه آنها نقطه نظر خودشان را

ترک کرده و به نقطه نظر پرولتاریا می پیوندند.

در پایان مارکس از ((طبقه خطرناکی)) نام می برد که آنها را لمپن پرولتاریا یا تفال

اجتماعی خوانده است . اینها توده فاسدی هستند که از پایین ترین لایه های جامعه قدیمی

بیرون ریخته اند و ممکن است در اینجا و آنجا به درون جنبش انقلابی پرولتاریا کشانده

شوند . چون اینها بیشتر تابع شرایط زندگی خود هستند از این رو به جای این که به عناصر

انقلابی تبدیل شوند ، به وسیله ای فاسد برای ایجاد توطئه های ارتقایی تبدیل خواهند شد .

طبقه حاکم و آرمانهای حاکم

مارکس طبقه حاکم را ((نیروی مادی حاکم بر جامعه)) و ((طبقه ای که وسائل تولید را

اختیار دارد)) و ((طبقه ای که دولت را کنترل می کند و زمام فکر مردم را بدست

می گیرد)) تعریف می کند . به بیان دیگر طبقه حاکم ، اقلیتی است که زمام تولید بررسی

اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

اقتصادی ، توزیع ثروت ، نیرو سیاسی و فعالیت های فکری و هنری را در جامعه در دست

دارد . از نظر مارکس آرمانهای طبقه حاکم در هر عصری آرمانهای حاکم اند^۱ یعنی

طبقه ای که نیروی مادی حاکم در جامعه را تشکیل می دهد ، همزمان نیروی فکری حاکم

بر جامعه را تشکیل می دهد ، همزمان نیروهای فکری حاکم نیز به شمار می رود . طبقه ای

که وسائل تولید فکری را نیز در تصرف دارد . بنابراین آرمانهای کسانی که فاقد تولید

وسائل فکری اند تابع و وابسته به آرمانهای حاکم است . آرمانهای حاکم نیز چیزی بیش

از تبیین آرمانی مناسبات مادی مسلط طبقه حاکم را ایجاد می کند آرمانهایش نیز به

صورت مسلط در می آید . افرادی که طبقه حاکم را تشکیل می دهند علاوه بر

خصوصیات دیگر ، صاحب آگاهی نیز هستند و بنابراین فکر می کنند . یعنی محدوده هر

عصری را در همه زمینه ها تعیین کرده و به عنوان متفکران و اندیشمندان حکومت

می کنند اینان با تولید و توزیع افکار و آرمانهای خود بورژوازی را منظم می کنند و

آرمانهای خود را حاکم می سازند . برای مثال در عصری و در کشوری که قدرت سلطنتی

، اشرافیت و بورژوازی برای تسلط مبارزه می کنند و بنابراین جایی که تسلط به صورت

مشترک اعمال می شود نظریه جدایی قدرت ها اندیشه مسلط را تشکیل می دهد و به ظاهر

آن را قانونی ابدی می سازد .

^۱- ادبی حسین ک نظریه های جامعه شناسی ۱۴۱

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

تقسیم کار که تا کنون یکی از نیروهای اصلی تاریخ بوده است در طبقه حاکم نیز بروز می

کند و به صورت تقسیم کار مادی و ذهنی تجلی پیدا می کند . بدین گونه در درون طبقه

بورژوا بخشی به عنوان متفکران و ایدئولوگهای فعال در می آیند . منبع اصلی معیشت آنها

از طریق فراهم آوردن و مدون کردن تصورات و ایدئولوژی مربوط به طبقه خودشان

حاصل می شود . بخش های دیگر طبقه بورژوا نسبت به این عقاید و آرمانها نظر فعال

نداشته ، بلکه آن را می پذیرند . در مرحله نهایی انقلاب بین این دو بخش خصوصت و

درگیری شدید حاصل می شود و ایدئولوگهای مترقی به پرولتاریا می پیوندد و انسجام

طبقه حاکم را در هم می ریزند .

طبقه در خود و برای خود و جامعه بی طبقه

مارکس تحولات طبقه را در دست یافتن به تشکیلات سیاسی و فراهم کردن تحولات

اجتماعی در دو مرحله خلاصه می کند : طبقه در خود و طبقه برای خود . مارکس درباره

شرایط و خصوصیاتی که موجب پدید آمدن طبقه کارگر و تبدیل آن به طبقه ای برای

خود شده است چنین توضیح می دهد : اولین کوشش های کارگران برای تجمع همیشه

به صورت اتحاد در میان خودشان روی می دهد . صنایع سنگین جمعیتی از مردم را که

یکدیگر را نمی شناسند در مکانی گرد می آورد و متمرکز می کند . رقابت موجب تقسیم

منافع آنها می شود . ولی حفظ دستمزدها یعنی این نفع مشترکی که علیه وئیس خود دارند

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

موجب اتحاد کارگران شده و مقاومت مشترک را به دنبال می آورد . بنابراین اتحادیه کارگران شده و مقاومت مشترک را به دنبال می آورد . بنابراین اتحادیه کارگران می کوشد تا رقابت را در میان کارگران متوقف کرده ، رقابت با سرمایه داران را جایگزین آن کند . بدین گونه هدف اتحادیه تنها دستمزدها نیست ، بلکه سرمایه داران برای سرکوبی کارگران در تشکیل اتحادیه سهیم اند ، بنابراین هدف اتحادیه ها تنها حفظ دستمزدها نیست ، بلکه سرمایه داران برای سرکوبی کارگران در تشکیل اتحادیه نیز سهیم اند ، بنابراین هدف اتحادیه ها تنها حفظ دستمزدها نیست بلکه در مقابل سرمایه های متحد ، حفظ اتحادیه بیشتر از حفظ دستمزد ضرورت پیدا می کند . این موضوع چنان صادق است که اقتصاددانان انگلیسی سخت در تعجب فرو می روند وقتی می بینند کارگران برای حفظ اتحادیه چگونه از بخشی از دستمزدانشان چشم پوشی می کنند . در این نبرد همه عناصر ضروری برای نزاع آینده جمع می شوند و هنگامی که اتحادیه به این مرحله رسید خصلت سیاسی پیدا می کند . شرایط اقتصادی در ابتدا توده های مردم کشور را به کارگران نزدیک می کند . برای اینان ترکیب سرمایه وضعیت و منافعی مشترک ایجاد می کند . بدین گونه یک طبقه را علیه سرمایه تشکیل می دهد . این مرحله طبقه در خود خوانده می شود . در جریان نبرد ، توده های کارگران متحد می شوند و به صورت یک طبقه برای خود در می آیند . بدین گونه نیرد یک طبقه دیگر چهره سیاسی به خود می گیرد . در طبقه بورژوا دو مرحله متمایز دیده می شود : در مرحله اول ، این طبقه در نظام

فئودالیسم و سلطنت مطبق به صورت یک طبقه در خود درآمده و مرحله دوم وقتی است

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

که یک طبقه برای خود را تشکیل می دهد و فئودالیسم و رژیم سلطنتی را از بین برده و

نظام بورژوازی را در جامعه مستقر می کند . مرحله اول طولانی تر و مستلزم کوشش های

فراوان بوده است . در هر جامعه که بر مبنای خصوصیت طبقاتی بنا شده باشد ، وجود طبقه

ستمدیده امری اجتناب ناپذیر است . بنابراین رهایی طبقه ستمدیده مستلزم بنای جامعه ای

جدید می باشد . زیرا شرط رهایی طبقه ستمدیده این است که قدرتهای تولیدی به دست

آمده و مناسبات اجتماعاتی هم طراز با آن ، دیگر قادر نباشد در کنار هم وجود داشته

باشند . از همه ابزارهای تولیدی و بزرگترین قدرت تولیدی در واقع خود طبقه انقلابی است

. شرایط رهایی طبقه کارگر در زوال همه طبقات نهفته است . طبقه کارگر در جریان

توسعه اش به جای جامعه پیشین ، اتحادیه هایی قرار خواهد داد که همه طبقات را از بین

خواهد برد . این اتحادیه ها دیگر قدرت سیاسی نخواهد بود زیرا قدرت سیاسی دقیقاً تبیین

رسمی خصوصیت طبقاتی در یک جامعه می باشد . بنابراین با زوال طبقات ، قدرت سیاسی

نیز زوال خواهد یافت و جامعه بی طبقه پدیدار خواهد شد .

در جامعه تعاؤنی که بر مالکیت اشتراکی وسائل تولید متکی است تولید کنندگان فرآورده

های خود را مبادله نمی کنند . در این جامعه برخلاف جامعه سرمایه داری کار فردی

دیگر به شیوه غیر مستقیم وجود ندارد بلکه مستقیماً به صورت جزئی از کارکلی محسوب

می شود . بدین گونه عبارت ((عایدات کار)) همه معانی خود را از دست می دهد .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

جامعه کمونیستی از درون جامعه سرمایه داری ظاهر می شود و از دو مرحله می گذرد : در

مرحله اول با این که با جامعه سرمایه داری تفاوتی بنیادی دارد که این در جنبه های

مختلف اقتصادی ، اخلاقی یا فکری هنوز مهر جامعه کهن را - که از شکم آن بیرون

آمده - بر پیشانی دارد . در این مرحله فرد تولید کننده از جامعه دقیقاً چیزی را که داده

است - پس از کاهشی که برای مصارف مشترک صورت می گیرد - پس می گیرد .

برای مثال روز کار اجتماعی از مجموع ساعات فردی کار ایجاد می شود ، زمان کار فردی

شخص تولید کننده بخشی از روز کار اجتماعی است که او هم سهمی در آن دارد . او از

جامعه مدرکی دریافت می کند که فلان مقدار کار کرده است و با این مدرک می تواند

از ذخیره اجتماعی به اندازه بهاء همان مقدار مصرف کند . همان مقدار از کاری که به

شکلی به جامعه داده است (منهای آن مقدار که صرف مصارف مشترک می شود) به

شکل دیگری آن را پس می گیرد .

واضح است که در اینجا کسی نمی تواند چیزی جز کارش را ارائه کند و از سوی دیگر

چیزی نمی تواند به مالکیت فردی درآید ، مگر وسائل مصرف . ولی تا آنجا که توزیع

وسائل مصرف در میان افراد تولید کننده مورد نظر است همان اصل رایج در مبادله کاملاً

رایج خواهد بود : مقدار معینی از کار به شکلی در مقابل مقدار مساوی از کار به شکلی

دیگر مبادله می شود .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

یعنی مقدار کارها مساوی است ولی فقط شکل آنها متفاوت است. از این رو حق برابری

در اینجا هنوز به صورت اصل قابل اعمال رعایت می شود. با این که این حق برابری با

حقوق بورژوازی صورتی مشابه دارد اما در محتوی مختلف است. جنان که در این جا

معادل ها بر مبنای فردی نیست بلکه به صورت میانگین اجتماعی مطرح می شود.

به رغم چنین پیشرفتی این حق برابری دائماً به وسیله محدودیت بورژوازی بدنام شده است.

حق تولید کنندگان متناسب است با کاری که آنها عرضه می کنند، در اینجا در واقع

نوعی نابرابری نهفته است. ملاک سنجش برای شرایط متفاوت یکی است چنان که یک

فرد از نظر بدنی یا جسمی بر فرد دیگر برتری دارد و بنابراین در زمان مساوی کار بیشتری

عرضه می کند یا برای مدت طولانی تری می تواند کار کند. در نتیجه کار به عنوان

ضابطه ای سنجش باید به مدت و شدت تعریف شود و الا به عنوان ملاک سنجش

نمی تواند به کار گرفته شود. این حق برابری برای کار نابرابری است در اینجا دیگر

تفاوت های طبقاتی مطرح نیست زیرا هر فرد مثل بقیه افراد فقط یک کارگر است ولی از

سوی دیگر توانائی های فردی تولید بر مبنای خصوصیات بدنی و طبیعی نابرابرند: بنابراین

در محتوای این حق مثل هر حق دیگر نابرابری نهفته است. حق بر مبنای ماهیتش فقط

می تواند در کاربرد ملاک برابری به کار رود ولی افراد نابرابر (اینها افراد متفاوتی

نخواهند بود اگر نابرابر نباشند) فقط از طریق ملاک برابر قابل سنجش هستند. به علاوه

یک کارگر ازدواج کرده است ، دیگری مجرد است ، بکی بچه زیاد تری دارد و غیره .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

بنابراین با انجام کار مساوی و در نتیجه با سهم بری مساوی از مصرف اجتماعی ، در واقع

یکی دریافتش بیشتر از دیگری است و یکی ثروتمند تر از دیگری می شود . برای احتراز از همه اینها حق به جای این که برابر باشد باید نا برابر باشد .

ولی وجود این نواقص در اولین مرحله جامعه کمونیستی که از درون جامعه سرمایه داری برخاسته است ، اجتناب ناپذیر می باشد . حق هر گز نمی تواند بالاتر از ساخت اقتصادی جامعه و شرایط مشروط کننده فرهنگی آن وجود داشته باشد .

در مرحله بالاتر جامعه کمونیستی ، پس از این تسلیم برده وار فرد در تقسیم کار و شکاف بین کار فکری و بدنی از بین رفت ، پس از این که کار نه فقط وسیله زندگی شد ، بلکه خواسته اصولی به حساب آمد ، سرانجام پس از این که نیروهای تولیدی در اثر توسعه همه جانبی فرد افزایش پیدا کرد ، آن گاه و فقط آن گاه بر افق محدود حق بورژوازی خط بطلان کشیده می شود و همه جامعه تابع این اصل خواهد بود : از هر کسی بر طبق توانائیش و به هر کس بر طبق نیازهایش .

تقابل طبقه در خود و طبقه برای خود
برای رشد خود آگاهی طبقاتی و یا تبدیل در طبقه در خود ، به طبقه برای خود ، چهار شر و یا مرحله می توان قائل شد . وقتی که ((طبقه برای خود)) شکل می گیرد تحت استثمار

واقع می شود و دچار نابسامانی های بسیاری از قبیل فقر، بیکاری و ... می گردد؛ از این رو

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

طبقه ناراضی می شود ولی آیا پی به علت نارضایتی خود می برد > پاسخ منفی است . چرا

که اصلانمی داند مشکلش چیست؟ اما زمانی که قشر روشنفکر و پیشرو کارگر شروع به

آگاهی رسانی می کند این طبقه با کسب آگاهی علل و عوارض بدبختی خویش را در می

یابد . در این فرآیند این طبقه ابتدا باید خودش را بشناسد و سپس طبقه سرمایه دار و آنگاه

بین خود و طبقه سرمایه دار فاصله ایجاد می کند و یا به عبارتی موجود بین خود و طبقه

سرمایه دار را بشناسد و مرز بندی ها را مشخص نماید .

بنابراین مرحله مهم و شرط مهم برای تبدیل شکل جامعه تفکیک طبقاتی است تا فرد

متوجه شود که جزء کدام طبقه است و چه کسانی در طبقه مقابلش قرار گرفته اند ، به

عبارة باید ((مایی)) و ((آنهایی)) شکل گیرد . پس از تشکیل این فرآیند کارگران

متوجه شدند که طبقه متخاصم از آنها بهره کشی می کند . این آگاهی و استثمار طبقه

سرمایه دار همان تفکیک طبقاتی است . مرحله دوم وقتی است که ((طبقه در خود)) راه

رهایی از استثمار را می یابد و مرحله سوم در تشکیل احزاب و سندیکاهای کارگری

خلاصه می شود . شرط چهارم را مرحله آخر این تبدیل ، شکل گرفتن انقلاب است .

مارکس عقیده بر این دارد که تا ((طبقه در خود)) تبدیل نشود ؛ امکان ندارد که

انقلاب صورت گیرد . پس این امر جزئی از شرط جبری و ضروری رشد نیروهای تولیدی

می شود ؛ یعنی انسان قطعاً باید يه خود آگاهی بر سردم نهی همانطوری که دیدیم در این

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

شرط مارکس نتوانسته است نقش مناسبی برای انسان قائل شود. اگر کارگر مهره ای در

دست قشر پیشو اگر باشد و یا آگاهی او توسط نیروهای خارج از وی تعیین شود

دارای چه نقش مناسبی می تواند باشد ؟ قشر پیشو و طبقه کارگر و طبقه متوسط و بورژوا

هم دچار همین مشکل هستند : یعنی آنها هم مراتب تعیین عوامل هستند . در مورد شعور

طبقاتی طبقه سرمایه دار نیز ناگزیر از چنین تحلیلی هستیم و فروم چه خوب می گید هر دو

طبقه از نظر مارکس هم باید خود بیگانه باشند .

بنابراین شاخص های معروف خود آگاهی و تعریف آگاهی به عنوان فرآیندی تکاملی

محسوب می شود . صراحت لازم و توضیح مناسب را پیدا نمی کنند . اگر آگاهی به

عنوان فرآیندی تکاملی محسوب می شود انسان در هر لحظه از جدل تاریخ می توانست

بارجوع به شرایط تاریخ و بازسازی نقش خود در برابر شرایط خود آگاهی لازم را بدون

کمک به هیچ قشر دیگری بدست آورد و اگر بپذیریم در این مسیر انسان نیاز به مربی و

رهبری دارد ، بنابراین باید بپذیریم جزء زیر ساخت تعیین قاطع ندارد که این نیز خود

موجب بطلان رابطه زیر ساخت و رو ساخت در نظام فکری مارکس می شود . اگر

مارکس در این رابطه یک جانب را رهنا نمود و به طبیعت معناگر و تفسیرگر انسان توجه

می نمود اگر اسپینوزا حداقل تصور روشنی را از آن برای مارکس فراهم کرده بود قطعاً

می توانست مکانیسم رشد خودآگاهی را به وضوح بیان کند . روانشناسی اجتماعی وی

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

پس از وی نیز دقیقاً به این موضوع توجه کرده است که انسان می تواند خودش را از بندی

بگسلد ولی در این فرآیند است که مارکس دچار ((جبرگرایی)) و این باور می شود که

حتماً باید این تبدیل به این شکل اتفاق بافتد و حتماً هم اتفاق می افتد .

این بیان مارکس تا بدانجا قوت دارد که وی ضمانت هم می کند و می گوید سوسیالیسم

حتماً خواهد آمد .^۱

نظریه تضاد طبقاتی

مسائل مهم دیگری که در جامعه شناسی معرفت مارکس باید بررسی شود ، مسائله

((طبقه)) است . اگر در مراحل انقلاب ، یعنی در مراحل تناقض نیروهای تولید با روابط

تولیدی دقت کنیم ، خواهیم دید که برخی به روابط تولیدی کهن که اکنون دیگر به

مانعی بر سر راه توسعه نیروهای تولید تبدیل شده ، پاییندند و در مقابل گروهی دیگر

طرفدار روابط تولیدی جدیدند . این گروه باور دارند که این روابط جدید ، به جای

مانع از توسعه نیروهای تولیدی جدیدند . این گروه باور دارند که این روابط جدید ،

به جای ممانعت از توسعه نیروهای تولید ، افزایش این نیروها را تا سر حد امکان تسهیل

می کنند ؟ در نتیجه جبهه گیری شکل می گیرد و مساله ((طبقه)) و طبقات پدید می آید .

^۱- تنها بی، حسین ابوالحسن ک : درآمدی بر مطالب و نظریه های جامعه شناسی ص ۲۳۲ و ۲۳۳

به عقیده مارکس ، تاریخ همه جوامع تا کنون تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است . در کمون

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

اولیه که جامعه اشتراکی بود طبقه وجود نداشت اما پس از آن ، در هر دوره ای دو طبقه

اصلی وجود دارد که یکی استثمارگر و دیگری استثمار شونده است . در تمام تاریخ ،

آزاد و برده ، پاتریسین و پلین ، مالک و سرف استاد کارگاه و شاگرد و به یک سخن

ستمگر و ستمکش با هم در تضاد دائم بوده و همواره برضیجیگر به پیکار نهایی یا

آشکار برخاسته اند .

اما در اینجا ، هدف از طرح طبقه ، پاسخ به این پرسش است که قصد مارکس از طرح

مسئله ((طبقه)) چه بوده است ؟ مرتن معتقد است که مارکس برای ربط دادن باورهای

اشخاص به بنیان های جامعه شناختی آنها را در ساخت اجتماعی قرار می داد . به اعتقاد

مرتن ، مارکس ((طبقه)) را نخستین عامل تعیین کننده می داند . کوزر نیز بر آن است که

مارکس ((طبقه)) را نخستین عامل تعیین کننده می داند . کوزر نیز بر آن است که

مارکس کوشش می کرد به گونه ای منظم ، افکار بشری را بر حسب کارکردهایش تبیین

کند و اندیشه افراد را به نقش های اجتماعی و پایگاه های طبقاتی شان مرتبط سازد . به نظر

مارکس افکار را باید به اوضاع زندگی و موقعیت تاریخی کسانی ارتباط داد که به آن

افکار معتقدند ؛ برای مثال ، این کافی نیست که بگوییم افکارنویسندگان بورژوا همان

طبقه ای بورژوازی اند . باید میان افکاری که در آغاز عصر بورژوازی پدیدار شد و کاری

که در اوج این عصر پدید آمد ، تمایز هایی قابل شد . این سخن چه در مورد اندیشه های

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

انقلابی و چه درباره اندیشه های محافظه کارانه ، به یکسان صادق است . مارکس و

ایدئولوژی آلمانی می گوید : ((وجود افکار انقلابی در یک عصر خاص ، مستلزم وجود یک طبقه انقلابی است .))

تقسیم جامعه به طبقات ، جهان بینی های سیاسی ، اخلاقی ، فلسفی و مذهبی گوناگون را

پدید می آورد ؛ جهان بینی هایی که روابط طبقاتی موجود را بیان می کند و در مدد تحکیم یا تضعیف قدرت و اقتدار طبقه حاکمند . مارکس می گوید که بر اساس شرایط

اجتماعی زندگی و صور مختلف مالکیت ، روبنایی از عقاید ، اوهام ، طرز تفکر و تصورات خاص فلسفی ایجاد می شود . کل یک طبقه در به وجود آوردن و شکل دادن

آنها بر اساس بیان های مادی و روابط اجتماعی سهیم اند . طبقه حاکم ، اندیشه هایی متناسب با منافع خود پدید می آورد و طبقه محکوم نیز اندیشه هایی به نفع خود . در این

جاست که تضاد بدی که در بستر اجتماع میان نیروها و روابط تولید و همچنین میان طبقات حاکم و محکوم وجود داشت ، به تضاد معنوی و فکری کشیده می شود . در این

میان ، چون قدرت و حاکمیت ابزار تولید در دست طبقه حاکم است اندیشه های آن نیز مسلط است : اندیشه های حاکم ، اندیشه هایی حاکم است . مارکس می گوید که طبقه ای

که دارای قدرت مادی در جامعه است در آن واحد باید بر قدرت معنوی نیز مسلط باشد .

آنای که قادر وسائل تولید معنوی اند . لاجرم تحت تاثیر معنویات حاکم قرار می گیرند .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

اندیشه هایی که طبقه حاکم می سازد و بر کل جامعه حکم می راند، چون آمیخته به منافع

گروهی و طبقاتی است، همواره ایدئولوژی خواهد بود و لذا چیزی جز ((آگاهی

دروغین)) نیست در حالی که اندیشه های طبقه زیر دست، ((آگاهی راستین)) است.

به گفته مارکس، مدافعان وضع موجود به ناچار با آگاهی کاذب خو گرفته اند، در حالی

منتقدان علی رغم وابستگی به طبقه کارگر، از چنین تاثیرات منحرف کننده ای دور بودند

و بنابراین، به ((آگاهی حقیقی)) (یعنی حقیقت تاریخی تحریف نشده) دسترسی

داشتند.^۱

نقد مفهوم طبقه متوسط در آراء جامعه شناسان

شاید بتوان گفت که پیشینه نقد این مفهوم باندازه پیشینه کاریست آن دارای سابقه طولانی

باشد اما کیفیت این نقد احتمالاً تنوع زیادی داشته است. این تنوع پیش از هر چیزی به

نوعی تعریفی که از طبقه اجتماعی شده است بر می گردد عالمان اجتماعی برای خود از

ملاکها و شاخصه های متعددی استفاده کرده اند که ما در این بررسی از چهار شاخص

عمده صحبت کرده ایم. نکته تاسف برانگیز این است که برخی از این عالمان اجتماعی

صحت و درستی شاخصه های مورد نظر خود را چنان بدیهی تلقی کرده اند که موجب

شده است کمتر به نقد پردازند و عمدتاً با پایداری بر روی تعاریف خود ملاکهای دیگران

^۱- توکل، محمد، جامعه شناسی معرفت صفحه ۱۵۸ و ۱۵۹

را مورد نقادی قرارداده اند . اگر نگاه چند ساحتی به پدیده های اجتماعی را از یاد نبریم و

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

واقع بینانه به آن توجه کنیم شاید این نکته امری واضح به نظر برسد که هیچکدام از

شاخصه های مورد استفاده عالمان اجتماعی به تنها یی نمی توانند ملاک و شاخصه اصلی

در تعریف طبقه متوسط و اساساً طبقه به حساب آیند در زیر به پاره ای از نقدها در این

باب اشاره می شود .^۱

الف) نقد طبقه متوسط در اندیشه مارکس :

نظریه مارکس و اشاره او به خرد بورژوازی را می توان نمونه ای از نقد مفهوم طبقه

متوسط بشمار آورد . واقعیت این است که مارکس در رابطه با سازمان تولید از دو طبقه

آرمانی سخن گفته است . تو ضیحی که مارکس از اقسام میانی ارائه می دهد بیشتر نشان

دهنده وجود گروههایی متمایل به طبقه حاکم و طبقه محکوم است تا طبقه مستقل تحت

عنوان طبقه متوسط مارکس بر این باور است که قشر کوچک و بالای این گروه میانی که

از حامیان طبقه سرمایه دار هستند و سرانجام به آن طبقه می پیوندد قشر کثیر پائین خرد

بورژوازی در صحنه رقابت با سرمایه داران شکست خواهد خورد و به خیل طبقه کارگر

ریزش خواهد نمود ... بنابراین جامعه در همه حال به دو طبقه سرمایه دار و کارگر طبقه

بندی می شود که رو در روی یکدیگر قرار گرفته اند .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

^۱- گیدتر آنتونی ک جامعه شناسی ترجمه منوچهر صبوری ص ۲۵۲ چاپ ششم ۱۳۷۹

در اندیشه مارکس وجود یک طبقه متوسط به عنوان طبقه مستقل و آرمانی اساساً با نظام جدلی او همخوانی ندارد. به عبارتی می توان تصور کرد این گروههای مبانی و یا خرده بورژوازی در نظام مارکسی در واقع اشاری از دو طبقه حاکم و محکوم هستند اگر چه نوشته های مارکس اینچنین تلقی را به صراحت گزارش نکرده اند.

ب) کاربست طبقه در معنای قشر :

بسیاری از جامعه شناسان در کاربرد مفاهیم مرزی دقیق آنها را رعایت نکردند. اصطلاح طبقه را بکار برdenد اما مراد آنان قشر بوده است. نمونه این علمای جامعه شناسی ((امیل لدرر))^۱ است که گویا برای اولین بار اصطلاح ((طبقه متوسط جدید)) را بکار

گرفته است. دکتر ادبی در این مورد می نویسد :

لدرر در آثار خود اصطلاح ((طبقه متوسط جدید)) و ((طبقات متوسط جدید)) را بطور مترادف بکار برده است مثلاً در جایی می نویسد : طبقات متوسط جدید هم از نظر کمیت و هم خصلت جدید بودن قشر جدید از جامعه را تشکیل می دهد توجه به کاربرد مفاهیم نشان می دهد که ((لدرر)) مرزهای دقیق مفاهیم را رعایت نکرده است و حتی مفاهیم و قشر را در آمیخته است .^۲)

^۱ - Emill Edrer

^۲ - ادبی - حسین - طبقه متوسط جدید در ایران ۱۵۰

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

ج) عدم تجانس :

مسئله ای که در نقد مفهوم طبقه متوسط قابل ذکر است نامتجانس بودن این طبقه از نظر

منشأهای مختلف طبقاتی اعضای آن است . برخی از این اعضاء از طبقه محکوم برخی

دیگر از طبقه حاکم برخاسته اند . این دو گانگی مانع ایجاد یک ایدئولوژی مستقل و

منافع طبقاتی مشخص می شود و در نتیجه طبقه مستقل و واحد که دارای کنشهای یکسان

سیاسی و فرصت طبقاتی برابر باشد شکل نمی گیرد .

د) طبقه متوسط به عنوان جداناپذیر از طبقه کارگر : برخی از علمای اجتماعی

نظیر آندره گورز ، استنلی آرونویتز ، می بودیش و هربرت مارکوزه در نقد متوسط جدید

این گروههای نوین را به عنوان قشری جداناپذیر از طبقه کارگر مدنظر دارند و انان را

کارگران علمی می نامند .

ه) توزیع نامتوازن ثروت ، قدرت و حیثیت :

در میان اعضای طبقه به اصطلاح متوسط منابع ثروت ، قدرت و حیثیت با اختلاف زیادی

از هم توزیع شده است . جدول توزیع کارمندان دولت بر حسب حقوق در سال ۱۳۳۵ در

ایران این اختلاف را به خوبی نشان می دهد :

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

((بر طبق این جدول ۷۴/۱ درصد از کارمندان کمتر از ۷۵۰ هزار تومان در ماه می گرفند

و تعداد کسانی که از ۲۰۰۰۰ تومان بیشتر حقوق می گرفند ۵۲۹ نفر بود که سه درصد

کل جمعیت حقوق بگیران دولت را تشکیل می داده اند.))^۱

عدم توزیع مناسب ثروت و قدرت و حیثیت در میان اعضای این گروه های اجتماعی بر

نوع گرایشات سیاسی و طبقاتی آنان اثر گذارده و مانع می شود که ویژگی های یک طبقه

اجتماعی مستقل و واحد را داشته باشد و بعنوان یک طبقه تلقی گردد.

همچنین مؤلفان W ب ((زمینه تکامل اجتماعی)) در نقد مفهوم متوسط در عصر حاضر

می نویسند :

در واقع یه طبقه متوسط جدیدی و نه ((طبقه)) کارمندانی به پیدایی آمده در جامعه

سرمایه داری کارمندان به دو قشر کاملاً متمایز تقسیم می شوند قشر فوقانی کارمندان

مقسمات حکومتی مدیران ، عامل شرکتها ، بانکها و جز آنها بر حسب موقعیت اجتماعی

شان و مقدار و نحوه درآمدشان دارای وضع زندگی مشابه طبقه سرمایه دار هستند و با این

طبقه پیوند تنگاتنگ دارند و حال آنکه اکثریت کارمندان مردمی و زحمتکش اند و از

این لحاظ با پرولتاریا همبستگی دارند تمامی کارکنانی از این دست غالباً کارکنان

((یقه سپید خوانده می شوند))^۱

چارلز رایت میلز نیز با شرح خصوصیات و عقاید و آمال این گروهها در جوامع جدید

تحت عنوان ((یقه سفیدان)) یا همان اصطلاح طبقه متوسط جدید اذعان می دارد که:

^۱- ادبی - حسین - طبقه متوسط ... <>

^۱- متروپولسکی - د. ک و دیگران زمینه های تکامل اجتماعی پرویز بابایی تهران سپهر . ۱۳۵۸: ۲۴۷

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

((طبقه متوسط جدید طبقه متوسط و قائم به ذات نیست و در نهایت ناگزیر است یا حامی

طبقه حاکم باشد یا یاور توده مردم گردد.))^۲

مفاهیم جایگزین :

با توجه به ابهام در مزه های مفهوم طبقه متوسط و نارسایی کاربست آن ضرورت پیگیری

یک مفهوم یا همان مفاهیم جایگزین احساس می شود واقعیت این است همانطور که

بسیاری از عالمن اجتماعی از نقد این مفهوم به راحتی صرفنظر کردند طبیعی است که

ادبیات پیگیری مفاهیم جایگزین ادبیات قابل توجهی نباشد.

بسیاری با وجود اذعان به ابهام در مفهوم متوسط این طبقه را کراراً در تحلیل های خود

بکار برد و طبیعی است در تحلیل های این عده نکات متناقض زیادی به چشم

می خورد که پیش از این به آن اشاره شد اما در این میان کسانی هم بودند که در صدد

برآمدند تا مفاهیم جدیدی را طرح کنند. در ذیل به برخی از این مفاهیم اشاره می شود:

الف) خرده بورژوازی :

شاید اولین مفهوم جایگزین قابل ذکر در این باب همان مفهوم خردخ بورژوازی در نظریه

طبقاتی مارکس باشد. بیشتر توضیح دادیم که مارکس از کاربست خرده بورژوازی در

- آراء خود هیچگاه یک تلقی آرمانی از طبقه را مدنظر نداشته است. این قشر - و نه طبقه -

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

^۲ - ادبی - حسین - طبقه متوسط ... : ۱۶.

نهایتاً در نظام سرمایه داری محو خواهد شد. به تعبیری می توان اینگونه نتیجه گرفت آنچه

را که برخی طبقه متوسط نامیده اند مارکس از آن به قشر خرد بورژوازی یاد می کند.

متروپولسکی و همکاران او در کتاب ((زمینه های تکامل اجتماعی)) ماهیت خرده

بورژوازی را چنین بیان می دارند :

((خرده بورژوازی در میان طبقات سرمایه دار و کارگر، موقعیت بینابینی دارد: هم

مختصر سرمایه ای دارد و هم خود مجبور است در کار شرکت کند. در گذشته خرده

بورژوازی شهری از سطح زندگی ای بالاتر از سطح زندگی طبقه کارگر برخوردار بود.

امروزه در آمد اکثریت عظیم خرد بورژوازی پائین تر از مزدهای کارگران در مؤسسات

بزرگ نیز هست ... و از مزایای اجتماعی که کارگران بر اثر مبارزه دائمی شان بدست

آورده اند بی بهره است.

افزون بر این یک تولید کننده یا توزیع کننده خرده یا وابسته شرکت های بزرگ است

خرده بورژوازی بطور عمده استقلال خود را از دست داده است .))^۱

مفهوم ((طبقه کارگر جدید)) :

صنعتی شدن هر چه بیشتر جوامع و همچنین گسترش شهرنشینی و پیچیدگی روز افزون

جوامع صنعتی امروز موجب ظهور اقشار جدیدی شد که به درون طبقه حاکم و نه به

صراحة در داخل طبقه کارگر می توانستند راه داشته باشند. این گروههای نوین را طبقه

^۱ - متروپولسکی ... د. ک و دیگران زمینه تکامل اجتماعی ۲۴۴

متوسط جدید نام نهادند . در برابر طبقه متوسط قدیم - علیرغم رواج این مفهوم و بررسی

اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

کاربست آن در تئوری های جامعه شناسان جدید هنوز بر حدود و مرز بندی این مفهوم

اختلاف دیدگاه های زیادی وجود دارد که موجب طرح مفاهیم جدیدی شد از جمله این مفاهیم مفهوم ((طبقه کارگر جدید)) را جایگزین نموده اند از جمله آنان می توان

سرژ ماله^۱ ، آلن تورین^۲ ، چارلز اندرسون^۳ و هربرت جی نیتر^۴ را می توان نام برد .

چارلز اندرسون در این مورد می گوید : ((آینده را چنین می بینم که اعضای جوان

دانشگاه دیده طبقه کارگر جدید همراه با آنانی که در آموزشگاههای دوره کارآموزی

می بینند و سپس به درون بخش یقه آبی کارگری کشانده می شوند در فعالیتهای سیاسی در آینده و در پیشایش صفوں طبقه کارگر جای خواهند داشت .))^۵

این سخن اندرسون ما را به یاد مفهوم قشر پیشروی طبقه کارگر در نظریه طبقاتی مارکس

می اندازد که شرح و نقد آن را بیشتر از قول دکتر تنها یی بیان کرده ایم که اساساً قبول

چنین قشر پیشروی طبقه کارگر یا نظام جدلی مارکس همخوانی ندارد .

^۱- Serge mallet

^۲- Alain touraince

^۳- Charles Anderson

^۴-herbert gimits

^۵- ادبی - حسین ، طبقه متوسط ... ۳۴

نظریه ((طبقه کارگر جدید)) مبین تغییراتی است که در درون طبقه کارگر منجر به قول

فرهنگ و همبستگی این طبقه شده و شکافی میان کارگر ممکن و کارگرستی ایجاد

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

شده است و تمایلات جدیدی نظری تمایل به مالک خانه شدن ، اشتغال با دستمزد بالا،

سبک زندگی مادی تو رو گرایش های جدید سیاسی که موجب کاهش همبستگی با طبقه کارگر شده در آنان پیدا گردیده است .

استفن مور با اذعان به تحول مهمی که طبقه کارگر جدید در ساختار طبقاتی انگلستان

ایجاد کرده می نویسد:

((استدلال شده است که انتقال عمدۀ ای در جهت تغییر بدی غیر ماهرانه در صنایع سنگین

شمال و مرکز کشور صورت گرفته است . امروزه تقریباً ۸ میلیون کارگر یدی وجود دارد

حال آنکه تعداد آنها در ۱۹۱۵ حدود ۱۵ میلیون نفر بود کارگران یدی کمتر از نصف کل

نیروی کار بریتانیا را تشکیل می دهند . در همین زمان ماهیت کارهای یدی نیز تغییر کرده

است و اکثر آنها تا حدی شکل ماهرانه ای را به خود گرفته اند .))^۱

مفهوم ((کارگر علمی))

بر باور معتقدان به مفهوم ((طبقه کارگر)) جدید نیز نقدهایی وارد کرده اند و آن این

است که برخی بیان داشته اند که اساساً طبقه مستقل و قائم به ذات تحت عنوان طبقه

کارگر جدید و یا قدیم قابل تصور نیست . چرا که اینان براین باورند ، تغییرات

^۱- مور استفن ... دیباچه ای بر جامعه شناسی ، ۱۰۱

تکنولوژیکی نمی تواند خصلتهای ذاتی طبقه کارگر را تغیر دهد و طبقه کارگر همیشه طبقه کارگر است و قدیم و جدید ندارد و آنچه که تحت عنوان طبقه متوسط گفته می شود در واقع قشری جدای ناپذیر از طبقه کارگر است چرا که : ((اینان دارای همان

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

شایط عینی بخش های کارگران دیگر هستند . در قبال فروش نیروی کار و مهارت و استعدادهای خود دستمزد و حقوق دریافت می کنند و معیشت خود را از این طریق فراهم می اورند . بدینسان اینان ((کارگران علمی)) نام گرفته اند .) آندره گوزز^۳ از طرفداران این دیدگاه با تأکید بر وضعیت بیگانگی کارگران علمی می گوید ((آنان سرانجام پی

خواهند برد که تحقیق دراز مدت نوع جویی و کارهای خلاق در مسائل اصلی و دانستن عشق به کار با ملاک بهره وری سرمایه داری ناسازگار است آنها متوجه خواهند شد که قانون سرمایه بر سرنوشت انها حاکم است این حکم نه فقط درباره کارشناسان صادق است بلکه در باره همه مراحل زندگی آنها نیز صادق می باشد زیرا کنترل کنندگان صنایع بزرگ در واقع کنترل دولت ، جامعه ، دین ، شهر و دانشگاه را نیز در دست دارند و آینده افراد را تعیین می کنند .))

استنلی آرونویتز^۴ ((از دیگر طرفداران جایگزینی مفهوم کارگر علمی به جای طبقه متوسط نوین با تأکید بر جدایی ناپذیر بودن این اشاره از طبقه کارگر می نویسد

^۱- ادبی - حسن - طبقه متوسط جدید ... ۳۵

^۲-André groz

^۳-Stanli Aronowitz

((در جامعه کنونی سرمایه داری هیچ طبقه‌ی جدیدی وجود ندارد، یا اینکه وجود و

ظهور تکنیسین‌ها را بصورت عناصر مهمی در نیروی کار نمی‌توان منکر شد ولی بررسی

ادیشه‌های انقلابی و اجتماعی مارکس

همانطور که با پیشرفت تکنولوژی میزان مهارت تقلیل پیدا می‌کند و آموزش و پرورش

در سطح کل طبقه کارگر گسترش می‌یابد این واقعیت نیز روشنتر می‌شود که تکنیسین

ها قشری از طبقه کارگرند که صرفاً از آموزش متفاوتی برخوردار بوده‌اند))^۱ در مفهوم

جایگزین ((کارگر علمی)) نیز انتقاداتی وارد است و آن اینکه از اقشاری که گرایش به

طبقه حاکم دارند و در واقع لایه‌هایی از طبقه بالا محسوب می‌شوند ذکری به میان نیامده

است بدیهی است که برخی از این لایه‌ها علی رغم اینکه خصوصیات ذاتی لازم برای

ورود به طبقه بالاندارند اما منافع آنها با منافع طبقه حاکم گاه یکسان است))

(د) ((مفهوم اقشار درونی))

در باور معتقدان به این دیدگاه طبقه مفهومی است دارای دیالکتیک قطبی و در واقع تقسیم

دو گروه است که دارای ماهیت اجتماعی متفاوت هستند و به جهت برخورداری از

فرصت‌های تصمیم‌گیری و فرصت‌های زندگی با چشم اندازهای متقابل دقیقاً برابر هم

قرار گرفته‌اند بر مبناب این تعریف دیگر ما در مورد اقشاری که در دامنه‌های این دو قله

قرار گرفته‌اند نمی‌توانیم اصطلاح طبقه را به کار ببریم و طبقه متوسط یا طبقه میانی مفهوم

گنجی است چرا که اینان طبقه نیستند بلکه لایه‌هایی هستند که بر اساس میزان دخالت و

^۱-ادبی - حسین - طبقه متوسط ... ۳۷

میزان شفافیت دخالت در نظام تقسیم کار در زیر مجموعه طبقاتی فرا دست و فرو دست

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

قرار می گیرند . میز در آراء خود قشرهای داخلی را مطرح کرده است و البته این کار را

فقط در مورد نخبگان انجام داده است ولی بطور مشخص مفهوم اقشار درونی طبقات فرو

دست و فرا دست در مطالعات قشر بندی محقق پیش رو و نماینده اصلی حوزه جامعه شناسی

تفسیری در ایران دکتر حسین ابوالحسن تنها یی با ذکر مستندات متعدد تاریخی بکار گرفته

شده است . ایشان در مصاحبه ای که نگارنده به عمل آورده و در زمینه همین تحقیق آمده

است پس از بیان کیفیت ورود جامعه شناسی تفسیری به بحث طبقات اجتماعی بیان

می دارد که طبقه میانی یا متوسط مفهوم گنگنی است بالاخره گروه یا فرد ابزار حساس در

تغییرات یا ثبیت نظام تقسیم اجتماعی کار را دارد یا اینکه ندارد و خارج از این دو حالت

نمی تواند وجود داشته باشد . بسیاری از جامعه شناسان و متفکران اجتماعی بر افرادی که

بطور شفاف ابزار و اختیار ثروت یا قدرت را نداشتند به اشتباه طبقه ای متوسط اطلاق کرده

اند در حالی که این افراد یا گروهها بر اساس تعریفی که در ابتدای همین بحث از طبقه به

عمل آمده نمی توانند به عنوان طبقه شناخته شود . دکتر تنها یی انگاه مختصات چهار

سنخی که معرفی کرده اند را چنین برمی شمارند .

۱- **قشر اصلی** : هر چه قدر در برنامه ریزی و تصمیم گیری و کنترل قدرت و

ثروت در نظام تقسیم کار با شفافیت بیشتری روی رو شویم در واقع با قشر اصلی

روبرو شده ایم به عبارتی دیگر قشر اصلی کنترل اصلی قدرت و ثروت را در نظام

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

اجتماعی تقسیم کار به عهده دارد بنابراین طبقات فردست و فرادست را عملاً همین

قشر اصلی اداره می کنند . اعضای این قشر در واقع کارگزاران اصلی طبقات فرادست و فردست هستند .

۲- قشر نوعی : در کنار قشر اصلی اهرمهایی مورد نیاز است اعضای قشر فرعی

اهرمهای حرکات و تحولاتی هستند که در امر تغییر و تثبیت نظام تقسیم کار

دخالت دارند . گروههای مثل شاعران و نظامیان و فلاسفه از این جمله اند . البته

این گروهها به اقتضای ویژگی جوامع مختلف ترتیب قشر بندیشان تغییر می کند .

مثلاً نظامیان رده بالا در ایالات متحده آمریکا دیگر قشر فرعی هستند بلکه از اقسام

اصلی طبقه فرادست محسوب می شوند .

۳- قشر حاشیه ای : کسانی هستند که عملاً در نظام تقسیم کار نقش حساسی

ندازند مثل متکدیان . البته ممکن است برای نقش تکدی گری برخی افراد

کارکردهایی را بر شمارند ، اما فقدان این گروه حاشیه ای جامعه را دچار

دگرگونی اساسی نمی کند به عبارت دیگر بود و نبودش برای جامعه چندان

تفاوتی نمی کند . قشر اصلی گاهی اوقات از قشر حاشیه ای استفاده می کند نمونه

آن عشایر و لوطیان و گروههای فشار هستند که در طول تاریخ ایران مورد استفاده

قشر اصلی طبقه فرادست قرار گرفته اند .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

۴- قشر بیرونی : این گروهها اساساً از بیرون جامعه وارد می شوند مثل میسونرهای

مذهبی، میهمانان، گروههای فرهنگی و یا اقتصادی و یا راهزنان که از خارج

وارد می شوند و در نظام تقسیم کار مداخله می کنند. لازم به ذکر است که دکتر

نهایی مبنای اصلی این تفکیک را بر اساس میزان دخالت و شفافیت این دخالت

در نظام تقسیم کار اجتماعی استوار می داند ایشان همچنین بیان می دارند که این

اقشار لزوماً در همه ی جوامع به نحو یکسان وجود ندارند و این سخن شناسی نسخه

جهان شمولی نیست در جامعه ای ممکن است با سه قشر و در جامعه ای دیگر با

چهار یا پنج قشر روبرو شویم.

فصل سوم

مفهوم از خود بیگانگی

کار و از خود بیگانگی

غفلت مارکس از کنش آگاهانه

طلوع مالکیت و قشر بندی

انواع مالکیت از نظر مارکس

مراحل تکامل

مراحل تکامل خاص و عام از نظر مارکس

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

مفهوم از خود بیگانگی از نظر مارکس

از نظر مارکس تاریخ نوع بشر جنبه دردگونه دارد یعنی از یک سوی تاریخ نظارت

آفریننده انسان و طبیعت است و از سوی دیگر تاریخ از خود بیگانگی هر چه بیشتر انسان

است . از خود بیگانگی به وضعی اطلاق می شود که در آن انسانها تحت چیرگی نیروهای

خود آفریده شان قرار می گیرد و این نیروها به عنوان قدرتهای بیگانه در برابر شان می

ایستاد این مفهوم در کانون نوشته های نخستین مارکس جای دارد و در نوشته های بعدی

اش نیز البته دیگر نه عنوان یک قضیه فلسفی بلکه به عنوان یک پدیده اجتماعی همچنان

جای مهمی را به خود اختصاص می دهد . مارکس جوان می پرسد : در چه شرایطی

انسانها قدرت ها و ارزشها یشان را صرف چیزهایی می کنند که از نظرات آنها سرباز

می زند علتهای اجتماعی این پدیده چیستند ؟ به عقیده مارکس به همه نهادهایی که عمدۀ

سرمايه داری از این رو دولت گرفته تا اقتصاد سیاسی دچار از خود بیگانگی اند و انگهی

این جنبه ای دگرگون از خود بیگانگی وابسته به یکدیگرند .

((عینیت بخشی کار از خود بیگانگی است . درست همچنان که انسان تا زمانی که تحت

تأثیر شدید دین است ذات خویش را تنها می تواند ، یک قسمت از خود بیگانه و موهم

عینیت بخشد و تحت چیرگی نیاز خودخواهانه نیز تنها می تواند خودش را تأیید کند و از

طریق دادن فرآورده های تولیدی و فعالیت شخصی اش تحت تابعیت و چیرگی یک

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

هستی بیگانه و وابسته به ساختن آنها به اعتبار یک هستی باز هم بیگانه یعنی پول چیزهایی را تولید نماید)) ((پول همان ذات از خود بیگانه کار و وجود انسان است . این ذات بر انسان چیره می شود و مورد پرستش او قرار می گیرد .))

((دولت همان واسطه میان انسانها و آزادی بشری است درست همچنان که مسیح واسطه ای است که انسان همه الوهیت و همه پیوندهای مذهبی اش را به او نسبت می دهد . دولت نیز واسطه ای است که انسان همه عدم الوهین و همه آزادی انسانی اش را در گرو او می گذارد .)) پس انسانها در همه نهادهایی که گرفتارشان شده است با از خود بیگانگی روبرو است . اما به نظر مارکس از خود بیگانگی در محل کار او همه بیشتر اهمیت دارد زیرا که انسان به عقیده او گذشته از هر چیز دیگر یک انسان سازنده است .

فعالیت تولیدی نمایان می شود ... اگر محصول کار از خود بیگانگی است خود تولید نیز باید یک نوع بیگانگی فعال باشد ... از خود بیگانگی محصول کار تنها بیانگر از خود بیگانگی از خود فعالیت کار است . انسانی که از محصولات کارش و از فراگرد تولید بیگانه می شود و از خودش نیز بیگانه می گردد .

او دیگر نمی تواند جنبه های گوناگون شخصیتش را بگونه ای کامل پروراند . و کار برای کار گر جنبه خارجی پیدا می کند ... رویکرد بخشی از ماهیت او را نمی سازد ؛ در نتیجه او خودش را در کارش محقق نمی سازد بلکه بدین طریق خودش را انکار می کند ... از این روی کار گر تنها زمانی که اوقات فراغتش را می گذراند احساس می کند که خودش

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

است . حال آنکه ضمن کار چنین احساسی ندارد ... ((کارگر در حال کار نه به خودش

بلکه به شخص دیگری تعلق دارد.)) ((کارگر با فعالیت خودش در چنان ارتباطی است

که کارش را بسان چیزی بیگانه و نه متعلق به خودش می داند و فعالیتش را رنج

((استحان)) نیرویش را بی قدرتی را به عنوان عدم مردانگی اش تلقی می کند . انرژی

ذهنی و جسمانی شخصی کارگر و زندگی خصوصی اش ... به فعالیتی تبدیل می شود که

علیه او جهت گرفته و مستقل از اوست و به او تعلق ندارد.))

سرانجام ایشان از خود بیگانه از اجتماع بشری و از هستی نوعی اش نیز بیگانه می گردد .

انسان از انسانهای دیگری بیگانه شده است انسانی که در مقابل خودش قرار می گیرد در

برابر انسانهای دیگر قرار می گیرد .

هر آنچه را که در مورد رابطه انسان با کارش ؟ محصول کارش و با خودش صدق دارد و

مورد ارتباطش با انسانهای دیگر نیز مصدق پیدا می کند ... هر انسانی که از دیگران بیگانه

است ... و هر یک از دیگران نیز به همین سان از زندگی بشری بیگانه است .

مارکس می بایست از این بیت شعر ای ها و سمان خوشش آمده باشد که گفته است

((من یک بیگانه و هر اسان در جهانی که هرگز نساخته امش .))

تنها تغییر که مارکس می بایست در این بیت بدهد جایگزین ساختن ضمیر بجای من است.

اصطلاح از خود بیگانگی را در نوشه های بعدی مارکس نمی توان پیدا کرد اما مفسران

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

جدید در اشتباہند که ادعا می کنند او این فکر را بعدها رها کرده است . این مفهوم در

نوشته های بعدی مارکس بویژه در سرمایه نمایان است . مارکس در مفهوم

((بت انگاری)) که برای تحلیل اقتصادی او جنبه کانونی دارد بارها اصطلاح از خود

ییگانگی را بکار بسته است . کالاها محصولات از خود ییگانگی انسان و تجلیات تبلور

یافته همین کارند که بسان هیولا یی بر آفرینندگانش چیره گشته اند مارکس در سرمایه

می نویسد که : صورت کالایی و رابطه ارزشی میان محصولات کار که مهر کار را بر این

محصولات می زند با خواص مادی محصولات کار روابط مادی ای که ضمن تولید این

محصول ایجاد می شود هیچگونه ارتباطی ندارد . صورت کالایی که در واقع یک نوع

ارتباط میان انسانها است که به چشم آنها بصورت یک رابطه موهم میان چیزها نمایان می

شود . اگر خواسته باشیم که این رابطه را با چیز دیگری مقایسه کنیم باید به نواحی دور

افتاده جهان مذهبی ارجاع کنیم .

در این جهان محصولات مغز بشر به عنوان هستی های زنده و مستقلی نمایان می شوند و

با یکدیگر نیز با نوع بشر ارتباط برقرار می کنند . در جهان کالاها نیز انسانها با محصولان

دستشان چنین رابطه ای برقرار می کنند . دین همان چیزی است که من بت انگاری می

خوانم و همین که محصولات کار به عنوان کالا تولید می شوند در مورد آنها مصدق پیدا

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

می کند . مفهوم از خود بیگانگی چه با بیان آشکار و چه بصورت مخفی همچنان در کانون تحلیل اقتصادی و اجتماعی مارکس جایش را حفظ می کند .

در یک جامعه از خود بیگانه کل وضع ذهنی انسانها و آگاهی شان تا حد زیادی بازتاب شرایطی اند که انسانها در آنها خودشان را می یابند و نیز منعکس کننده پایگاههای متفاوت آنها را در فراگرد تولیدند.

این همان موضوع اصلی جامعه شناسی معروف است که ما نیز از این پس به آن می پردازیم .^۱ مفهوم از خود بیگانگی به این معنی است که شخص از حقیقت خودش جدا افتاده است .

نقل است که زمانی عده ای در معیت امام صادق (ع) به مکه مشرف شدند و در آنجا عده کثیری از مردم مشغول طواف بودند . به حضرت می گویند که امسال مکه مملو از حاجی است . ایشان می فرمایند : آن قدرها هم حاجی نیامده است . اطرافیان به آن حضرت می گویند : ولی مکه خیلی شلوغ است ، چطور می فرمائید حاجی خیلی کم است . آنگاه آن حضرت می فرماید از میان دو انگشت من به جمعیت نگاه کنید و بعد غشاوه برداشته می شود و اطرافیان به جای آدمیان مشتی حیوان را می بینند که به زیارت بیت الله الحرام مشغولند .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

^۱- لیوئیس کورز زندگی و اندیشه های بزرگان جامعه شناسی ترجمه محسن ثلاثی انتشارات علمی چاپ پنجم صفحه ۸۴ تا صفحه ۸۷

استاد مطهری در کتاب ((تعلیم و تربیت اسلام از این قضیه استفاده کرده و مفهوم مسخ را

طرح کرده است و می گوید : انسان در این حالت مسخ شده است . مفهوم از خود

بیگانگی در فلسفه و جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی چیزی مثابه مفهوم مسخ است

منتها مسئلله اینجاست که از خود بیگانگی را چه کسی و با چه دیدگاهی طرح

می نماید .)) دیدگاه اسلام ، و مفهوم از خود بیگانگی را ورافتدگی ایشان از خدا می

داند : مثلاً اشاره ای که میان دو انگشت آن حضورت به شکل حیوانات ظاهر شده اند در واقع

نه اینکه حیوان بودند نه ! بلکه از حقیقت انسانی خودشان که همان خلیفه الهی و بزرگی

خدا بود جدا افتاده بودند . مثلاً اگر به شکل میمون ظاهر شده بودند افراد مقلدی بودند .

اگر به شکل الاغ بودند آدمهای احمقی بودند و اگر شکل روباه داشتند آدمهای مکار و

دورویی بوده اند . مفهوم از خود بیگانگی را هر مکتبی به شکلی خاص تعریف می کند .

از کسانی که در فلسفه غرب پیش از مارکس درباره این موضوع بحث می کنند یکی

هیگر بود که بطور جدلی روی این قضیه بحث کرد و دیگری اسپینوزا .

اما بحث مارکس در مورد از خود بیگانگی چیزها مختص به خود اوست .^۱

در نوشته های مارکس سه اصطلاح متفاوت وجود دارد که غالباً با مفهوم واحد

((با خود بیگانگی)) ترجمه شده اند و حال آنکه معنای اطلاعات سه گانه آلمانی دقیقاً

یکی نیست این سه اصطلاح عبارتند از :

((Entfremduny , ureavsserany , Entausserany))

^۱- با اقتباس از کتاب درآمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی ابوالحسن حسین تنها

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

از بین اینها اصطلاح آخری است که دقیقاً با واژه فرانسوی (Alienation) که

مقصود از آن خود بیگانه شدن است مطابقت نمی کند. فکر موجود در این اصطلاحات

این است که در بعضی اوضاع و احوال یا در برخی از جوامع انسان در شرایط که نسبت به

خودش بیگانه می شود یعنی وجودخویش را در فعالیت و آثار خود باز نمی شناسد.

این مفهوم با خود بیگانگی البته از فلسفه هگل که در انجا نقش مرکزی دارد مشتق

می شود. لذا با خود بیگانگی هگلی در زمینه فلسفی و ماوراء طبیعی درنظر گرفته شده

است در دریافت هگلی جان در آثار خود با خود بیگانگی می شوند؛ جان، بناهای فکری

و اجتماعی و خود را در خارج از خود تحقق می سازد. تاریخ جان، تاریخ بشریت همانا

این با خود بیگانگی ها و این دگر شدگی های پیاپی است که در پایان آنها جان مالک

مجموعه آثار خویش و گذشته تاریخی خویش خواهد شد و به تملک و به تملک این

مجموعه نیز آگاهی خواهد داشت. در مارکسیم و ضمناً در آثار دوره جوانی مارکس

فرآیند با خود بیگانگی بجای آنکه از لحاظ فرهنگی و فلسفی و ماوراء طبیعی فرآیندی

اجتناب ناپذیر باشد. مظهر فرآیندی جامعه شناختی است که در طی آن آدمیان در جوامع

سازمانهایی جمعی می سازند خویشتن خود را در آنها از دست می دهند.

تبییر جامعه شناختی با خود بیگانگی نقدی است در عین حال تاریخی، اخلاقی و جامعه

شناختی از نظم اجتماعی کنونی. در نظام سرمایه داری آدمیان با خود بیگانه اند خویشتن

خود را در جمع از دست داده اند و ریشه همه بال خود بیگانگی ها با خود بیگانگی

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

اقتصادی است . در وجه از وجود با خود بیگانگی اقتصادی با در انتقادی که از مارکس از

نظام سرمایه داری می کند مطابقت دارند . یکی از وجه ناشی از مالکیت خصوصی ابزار

تولید است و دومی ناشی از هرج و مرج بازار است .

با خود بیگانگی ناشی از مالکیت خصوصی ابزار تولید در این است که کار این فعالیت

اساساً بشری که تعریف کننده بشریت بشر است . خصائص بشری خویش را از دست

می دهد زیرا کار دیگر برای مزد بگیران جزء وسیله ای برای معیشت نیست .

کار بجای آنکه مظهر خود انسان باشد تبدیل به ابزار و وسیله معاش می شود . خود

کار فرمانروایان نیز با خود بیگانه اند زیرا کالاهای آنان واقعاً بخاطر وضع نیازهای دیگران

نیست بلکه به این منظور به بازار آورده شده اند که نفع ایجاد کنند . کارفرما برده بازاری

پیش بینی نشدنی می شود و دستخوش اتفاقات نامعلوم ناشی از رقابت . او که کارگر

مذبور را استثمار می کند خودش نیز در کار خویش محروم از جنبه های انسانی است و به

نفع مکانیسم بی نام نشان ، با خویشتن بیگانه است .^۱

کار از خود بیگانگی

^۱- ریمون آرن مراحل انسانی مسیر اندیشه جامعه شناسی ترجمع باقر پرهام انتشارات علمی ، فرهنگی چاپ اول ۱۳۶۴ صفحه ۱۹۶

حال برای تعریف از خود بیگانگی ناگزیر باید تعریف انسان سالم را در نظر مارکس پیدا کرد.

همانگونه که در بحث ایستایی شناسی آمده به عقیده مارکس انسان واقعی انسانی

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

است که در پروسه کار قرار می گیرد انسانی که در جریان کار قرار می گیرد به معنای این

نیست که بطور مکانیکی کار کند و تولید کند بلکه تولید و کار به عنوان یک عمل و

واکنش آگاهانه باید مد نظر داشته باشد . بخصوص با تأکیدات خاصی که مارکس بر

بحث نفی غریزه دارد . در حقیقت فرآیند آدمی شدن آدم است بدین معنی که اگر

بخواهیم مفاهیم روانشناسی اجتماعی مارکس را استنتاج کنیم . باید گفت که مفهوم

اجتماعی شدن انسان در حقیقت در مفهوم و فرآیند کار معنا می گیرد . می تواند انسان را

به طرف سلامت یا نژادی سوق دهد . در جریان کار است که انسان تمامی فرهنگ و

هنجارهای آدمی را فرا می گیرد . به همین معناست که مارکس در تبیین مادی خود معتقد

است که فلسفه هگل وارونه اسن و باستی آن را حد مناسب آن نشانید .

دیگر انسان شناسان ذهن گرا هم برخلاف عین گرایان در تبیین فرآیند اجتماعی شدن از

تأثیر الگوی ذهنی و یا روی ساختی آغاز می کنند . بنابراین چون آدم شدن انسان در گرو

کار اوست و از سویی دیگر چون انسان نیازمند به کار است تا نیازمندیهای مادی و غیر

مادی خود از قبیل میل به غذا ، مسکن و ... را برآورده کند . فرآیند کار یکی از مهمترین

قوانینی می شود که در تعریف و انسان و از خود بیگانگی بکار گرفته می شود . در جریان

این کار است که انسان تن به اجتماع بر قراردادهای اجتماعی می دهد .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

حال می بینیم مفهوم کار در ذهن مارکس و بحث انسان شدن انسان در این جریان

اجتماعی چگونه است اگر کار فرآیندی عاقلانه و کنش مندانه باشد و با نیت و طرح قبلی

همراه باشد باید یک خصلت مهم داشته باشد و آن عبارت است از داشتن

((قدرت و اقتدار در فرآیند انجام کار))

پس فرآیند عقلانی کار یا پروسه کنش مندانه فعالیت تولیدی انسان عبارت است از قدرتی

که کارگر یا کارمند یا کارکن در جریان کار از خود بروز می دهد . در این صورت طبقه

کارکن بایستی بداند و بفهمد که آیا :

۱- چه چیزی باید تولید کند ؟

۲- این تولید برای چیست ؟

۳- چقدر باید تولید کند ؟

پس جریان شروع کار ادامه کار ، نهایت کار و یا اینکه با چه نیتی آغاز می شود و چگونه

ادامه می یابد و یا به پایان می رسد ، همه باید در مفهوم قدرت و اقتدار مارکس از کار

گنجانده شوند .

سه موردی که ذکر شده هر کدام موضوعات متفاوتی را در جامعه شناسی مطرح می کند :

۱- برنامه ریزی تولید : چه چیزی باید تولید شود ؟ چقدر باید تولید شود ؟ مواد خام

از کجا تهیه می شود ؟ و ...

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

۲- برنامه ریزی توزیع : نتیجه کار به کجا یا به چه کسی فروخته می شود ؟ گاهی

بسیاری از مسائلی که تحت از خود بیگانگی مطرح می شود این است که

کارگران نمی دانند حاصل کار چیست ؟ به کجا ختم می شود و یا برای چه کسی

تولید می شود ؟

۳- مدیریت کار در کارخانه : که به فرآیند انجام کار برمی گردد : آیا انسان فرآیند

کار در اختیار و کنترل دارد ؟ یا اینکه تولید می کند ولی نمی داند که این تولید به

دست دشمن او می رسد یا بدست دوست او . چقدر و چه موقع باید تولید کند و

آیا جامعه این میزان تولید را لازم دارد یا نه ؟ شاید بازار از آن کالا اشباع شده

باشد و تولید صرفاً برای رقابت های سرمایه دار باشد. مدیریت و برنامه ریزی

فرآیندی خواهد بود که بر علیه انسان کارکن عمل کنند در این حالت

((کار از خود بیگانه)) در جامعه نمود پیدا می کند.

جان کلام مارکس اینجاست که فرایند کار باید عاقلانه طراحی شده باشد یعنی انسانها باید

بر اساس نیازهایشان تولید کنند نه بر اساس برنامه ای که فرآیند کار تولید بر آنها تحمیل

می کند . مثلاً نظام ((تک محصولی)) در برخی از کشورهای جهان سومی نمونه ای از

بی اقتداری در کار است ، به لین معناست که یک کشور مثلاً باید نیشکر بکارد و کشور

دیگر توتون و دیگرب برنج ، چرا ؟ آیا چیز دیگری نمی توانند تولید کنند؟ مثل اینکه ما

نیز باید تنها به واردات مشغول شویم و فرش و نفت صادر کنیم اینجاست که ((از خود

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

بیگانگی کار)) پدید می آید . پس مفهوم از خود بیگانگی مارکس در معنای اصلی آن

در جامعه شناسی ((بی اقتداری در کار)) است و بی اقتداری ریشه از خود بیگانگی است

. کاری که مبتنی بر طرح و عقل و کنش مندی باشد کار سالم و کار اتومات و

خودبخودی کار بیگانه است . کار عاقلانه و کنش مند معمولاً بطرف طبقه بندی کارگر

سوگیری می شود .^۱ از نظر تاریخ فلسفه سیلیسی وجود طبقات دوگانه استشارگر و استشارما

شده غیر قابل انکار می باشد ما هم در تحلیل تاریخ از دیدگاه اسلام قبول داریم که یک

گروه حاکم است و گروهی محکوم ، یک گروه مومن است و گروهی کافر ، خطی از

آن مستضعف است و خطی از آن مستکبر ولی علاوه بر اینها طبقات دیگری نیز هستند که

در جامعه شناسی مارکس از طبقه اجتماعی یاد شده است .

مارکس در جایی که از نظریات خود سه طبقه را می شناسد و در جای دیگر پنج طبقه را

معرفی می کند و در یکجا هفت طبقه را مثل طبقه کشاورزان ، طبقه صنعتگران ، طبقه

پیشه وران ، همه اینها طبقاتی است که مارکس دقیقاً به آن اشاره می کند منتهی آخرین

مطلوبی که جدیداً قرار بود دقیقاً طبقه در آن تعریف شود و این قائله خاتمه یابد مبحث

آخر کتاب ((سرمایه)) او بود که وی شروع به نوشتمن این فصل کرد ، لیکن بعد از نوشتمن

^۱- حسین ابوحسن تنهایی در آمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی ، انتشارات نی نگار چاپ چهارم صفحه ۲۳۶ و ۲۳۸

یک صفحه و نیز متن فوق فوت نمود . بنابراین بحث فوق نهایتاً ناقص ماند و لذا هیچکس

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

نمی داند که واقعاً از نظر مارکس چند طبقه می توانست وجود داشته باشد . اپس اینکه

فکر کیم مارکس گفته دو طبقه بورژوا و پرولتر وجود دارد و یک طبقه متوسط و به

همین بسنده کنیم دچار اشتباہ شدیم . نزدیکترین فرد به مارکس ((ماکس وبر)) است که

می گوید : مفاهیم طبقاتی مارکس مفاهیمی از نوع ((سنخ آرمانی)) ایده آل معنی

می یابد .^۲

تولید (بورژوازی) و کارگران فاقد این وسائل (پرولتاریا) . او بر این باور بود که

(بورژوازی، بر حکومت ، دستگاه مذهبی مؤسسات آموزشی و اقتصاد ، چیرگی دارد.

مارکس پیش بینی کرده بود که پرولتاریا وجود خود را به عنوان یک طبقه استشمار شده

بوسیله بورژوازی آگاهی می یابد برای براندازی حاکمیت بورژوازی انقلاب می کند و یا

حاکم ساختن طبقه پرولتاریا و نظام اجتماعی را در جامعه بشری برانداخته و جامعه بی

طبقه را به جای آن خواهد نشاند .^۳

غفلت مارکس از کنش آگاهانه

^۱ - حسین ابواحسن تنهایی در آمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی ، انتشارات نی نگار چاپ چهارم ۱۳۷۹ صفحه ۲۳۰ و ۲۳۱

^۲ - پیتر سیتگو مارکس محمد اسکندری انتشارات طرح نو چاپ اول

^۳ - بروس کوئن در آمدی به جامعه شناسی ترجمه محسن ثلاثی انتشارات توپیا چاپ نهم ، ۱۳۷۹ ، صفحه ۱۸۶

به نظر پروفسور فرم و با تومور تصور مارکس براین بود که طبقه متوسط به هر حال از بین

می رود . اگر این تصور همان مفهوم واقعی و طبقه از نظر مارکس باشد بزرگترین اشتباه

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

اوست . البته ما نمی دانیم که مارکس تا اخر عمر طبقه متوسط را رفتی می دانست یا خیر .

این بحثی ایده آل است چون امروزه در جامعه صنعتی در حال توسعه شاهد رشد طبقه

متوسط هستیم که یکی از دلائل آن نیت آگاهانه استعمار امپریالیسم است . در این سرمایه

داری بیشترین سود را از جامعه شناسی مارکس برد او عواملی که می تواند منشأ انقلاب

باشد را از تئوری مارکس گرفته و سعی کرد به نحوی آنها را خنثی کند . این می تواند

یک نیت آگاهانه در توسعه طبقات متوسط در جوامع صنعتی باشد . یعنی باید طبقه ای

رشد کند که نه متعلق به بورژوا و نه متعلق به پرولتر باشد و به قول میلز طبقه ای که خنثی

است هیچ هویتی از خود ندارد و اکثریت جامعه را شامل می شود . بنابراین دینامیک

انقلاب در اینجا فلچ شده است . سرمایه داری تمامی جوانب و امکانات را برای توسعه

خود در اختیار گرفتند و در این راه از فلسفه ، جامعه شناسی ، روانشناسی و ... نهایت سوء

استفاده را کرده و از طریق رشد طبقه متوسط به قول مارکوزه ، شرایط یک زندگی

متقادع کننده و مرffe را فراهم می کند و با ایجاد زندگی قسطی و فرصت هایی که طبیعت

ثانویه برای انسان ایجاد می کند قسمتی از اندیشه های او را گرفتند و جامعه ای تک بعدی

وجود می آورد . در چنین جامعه ای انگیزه ای برای انقلاب باقی نمی ماند چرا که یکی

از انگیزه های اصلی انقلابی می تواند عامل اقتصادی باشد .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

گسترش طبقه متوسط به قول میلز یک زندگی ماشینی سریع و بدون تفکر و تمرکز بوجود

می آید بنابراین مفهوم انقلاب در جامعه سرمایه داری شکل دیگری به خود گرفت.

شاید پیش بینی مارکس در ارتباط با انحلال طبقه متوسط هم به دلیل تحقق نیافت یعنی از

جهتی شاید به دلیل تیزهوشی سرمایه داری بود که با استفاده از تئوری مارکس عوامل

وقوع انقلاب را ختنی کرده - دومین مسئله از مفهوم طبقات اجتماعی به این نکته اشاره

دارد که از نظر مارکس فاصله بین طبقات سرمایه دار و کارگر روز بروز باستی افزایش

یافت . اما در جامعه سرمایه داری این مسئله به جهاتی به وقوع نپیوست . بیکاری صنعتی

آنطوری که هرنیگتن در کتاب ((آمریکای دیگر)) خود به تصویر می کشد با توجه به

رشد صنعت و تکنولوژی و گسترش نیازهای صنعتی و تضاد طبقاتی ، موجب نوعی

بیکاری بنام ((بیکاری صنعتی)) می شود که این خود موجب کم شدن بهره وری از

فرصت های زندگی می شود .

پس هر چه جامعه صنعتی تر شود فقیر ، فقیر تر می شود و فرصت های زندگی کاهش می

یابد و هرچه فرصت های زندگی کمتر شود بیکاری افزایش می یابد ، با رشد بیکاری

سیکل فقر مجدداً پایه می گیرد . اما از این جهت که گسترش طبقه متوسط پیش بینی نشده

بود مسئله دچار اشکال می شود .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

علی رغم انحصار طلبی در جامعه سرمایه داری با رشد طبقه متوسط این طبقه حکم میانجی بین طبقه سرمایه داری و طبقه کارگر پیدا کرده اند از رویاروئی مستقیم آنها جلوگیری کرد در چنین شرایطی هیچگاه انقلاب توسط طبقه کارگر نمی تواند به وجود آید.

البته مارکوزه در این شرایط دست به اصلاح مختصری زد ، بدین ترتیب که طبقه کارگر باشیستی توسط قشر روشنفکر تحریک شوند این نشان می دهد که تئوری طبقه مارکس تا حدود زیادی نیاز به تجدید نظر دارد .

طبعی بود که مارکس در این مسئله فکر نکرده بود . پیش بینی های مارکس اساس رشد سرمایه داری در اوآخر قرن نوزدهم مطرح شده بود منتها بعد از جنگ جهانی اول و دوم سرمایه داری آمریکا تغییرات زیادی در خود تجربه کرد و از بسیاری از نظریات مخالفین سرمایه داری به نفع خود استفاده کرد . نکته ای که مارکس به آن نیندیشید عبارت عبارت بود از ((میل به خواست و سودپرستی)) که خیلی راحت انسان را جذب می کند .

این مسئله توسط فرم بخوبی مورد توجه قرار گرفته و بعنوان یکی از وجوه روانکاوانه بویژه در عصر جدید در تحلیل سوگیریهای تاریخی ئو اجتماعی می تواند مورد استفاده گیرد .

تمایل انسان به رفاه طلبی و گرایش به مادیگری و سوگیری های تاریخی و اجتماعی می تواند مورد استفاده قرار گیرد . تمایل انسان به رفاه طلبی و گرایش به مادیگری و سوگیریهای تن پرستانه ساده ترین کاری است که انسان بدون تفکر قادر به انجام آن است به قول خواجه شیراز :

وفا و عشق نکو باشد ار بیاموزی
و گرنه هر که تو بینی ستمگری داند

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

میل به طرف سرمایه داری میلی است توام با راحتی و تشویق جمع به قول فرم تراژدی

اساسی تاریخ بشر امروز و ((بودن یا نبودن)) نیست که شکسپیر یا دیگر قدماء می گفتهند

بلکه مسئله بویژه در عصر حاضر ((بودن یا خواستن)) است انسان اگر از خواستن بگذرد

هویت اصلی خویش را به دست می آورد. اما متاسفانه اینطور نیست و هر چیز بر اساس

مالکیت و میل بر خواستن و داشتن معنی شده همانگونه که پیامبر (ص) می فرماید:

((حب و دوست داشتن دنیا علت تمام خطاهاست .)) در جامعه سرمایه داری همه چیز

حتی زمان نیز در تملک افراد قرار می گیرد؛ این تاثیر شرایط اجتماعی و منش های بازاری

در زیان، هنر، ادبیات و فلسفه و بطور کلی در هر چیز به چشم می خورد. در اینجا سود

کلان و اقتدار نصیب سرمایخه داری می شود و منش تنبیل و شخصیت بسی اهمیت، بهره

طبقه متوسط و کارگر می گردد یکی از مسائلی که انقلاب را مفلوک کرده همین است

که مارکس به آن توجه نمی کند بخصوص در اواخر عمر خود که فکر می کرد انقلاب

خیلی راحت یا یک مکانیسم داخلی در اقتصاد سرمایه داری خودبخود پدید می آید تز در

خود فعالیت کرده روح النسان را گرفته و به جای آن منش اجتماعی سرمایه داری را القاء

می کند.^۱

۱ - تنهایی، حسین ابوالحسن ک، درآمد به مکاتب جامعه شناسی ص ۲۳۵

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

طلوع حامیت و قشر بندی

مارکس به چیزی و رای ظواهر دوره ها توجه دارد و می گوید چیزی هست که موجب این تحریکات میشود. آن چه چیزی است که مادر سالاری را تبدیل به پدر سالاری می کند؟ در توضیح علل موجوده این تغییرات از عاملی تحت عنوان تضاد و ثروت شروع می کند و به ویژه بخشی از ثروت که در نظریه وی به نام ارزش اضافی و مازاد تولید معروف است بنا به باور مارکس در مراحل اولیه جوامع تمامی مردم به شکل اشتراکی زندگی می کنند و شاخصه های گروهی بر آنها حاکم بود.

تولید و توزیع اشتراکی بود هیچ گونه حامیت وجود نداشت با گذشت تاریخ مالکیت خصوصی به وجود آمد؛ مثلاً در جنگ بین اقوام و قبایل تعدادی افراد از طایفه مغلوب به اسارت گرفته شدند که کم کم به عنوان برده گرفته شدندند و مسلمان این برده ها حق مساوی با افراد قوم غالب نداشتند. از طرف دیگر افراد یک قوم به تدریج برابری خود را نسبت به یکدیگر از دست می دهند و به این صورت که بعضی مریض می شوند و از کار می افتد و برعی پیر به این ترتیب به مرور زمان بر دارایی عده ای افزوده می شود و مالکیت خصوصی یا مالکیت ابزاری تولید با تولید خویش شروع به رشد می کنند.^۱

نهایی حسین ابوالحسن درآمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی، انتشارات نی نگار، چاپ چهارم سال ۱۳۷۹ ص ۲۴۵

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

انواع مالکیت از نظر مارکس :

وقتی از دیدگاه مارکس از مالکیت خصوصی صحبت می کنیم منظور مالکیت هر چیزی

نیست در زبان مارکس مالکیت به سه دسته عمده تقسیم پذیر است مالکیتی که افراد د

خصوص اشیا و لوازم زندگی شخصی دارند در چارچوب مالکیت شخصی قرار می گیرد

نه مالکیت خصوصی . ولی مالکیت شخصی را می پذیرد و آنچه مورد اعتراض شدید او

قرار می گیرد مالکیت خصوصی است که منابع تولید ، ابزار تولید و نابغه حیاتی را در بر

می گیرد . جنگلها ، مراتع ، کوهها ، معادن ، کارخانه ها و چیزهایی از این قبیل را که به

واسطه آن بتوان نیروی کار دیگران را به استثمار کشید . در این مقوله جای می دهد .

ابتدا ای ترین و عمومی ترین نوع مالکیت را نیز در شرح جوامع اولیه از آن نام بردم و در

جوامع کمونیسم نهایی به مالکیت کلیه منابع ، ابزارها و نیروهای تولیدی تعبیر می شود

((مالکیت اشتراکی)) می نامند .

مراحل تکامل

تئوری مارکس معتقد است که ابتدا مالکیت در ثروت ابزار و املاکی شخصی شروع شد

بعد به تدریج با تشکیل قشر بندی طبقاتی موجب پیدایش مالکیت خصوصی گردید .

بارشد مالکیت خصوصی اوضاع اجتماعی به طبع آن عوض شد . عده ای بودند که ابزار

تولید را در اختیار داشتند و می خواستند آنچه را که دارند نگه دارند عده ای هم بودند که

بهره ای از مالکیت خصوصی نداشتند در صدر دستیابی به آن بودند همین امور باعث شد

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

که نظام ضمانت اجرایی و حفظ مراتب تفکیک طبقاتی به نام ((دولت)) به وجود آمد.

تا طبقه سرمایه دار در مقابل فقیران حفظ کند. در مورد خانواده هم وضعیت به همین

منوال است: شکل اولیه خانواده به صورت اشتراکی بود و چون پدر در پی شکار و

گردآوری خوراک مجبور به ترک خانواده بود ملاک تشخیص و شناخت هویت فردی

مارد بود نه پدر. اوضاع تغییر می یابد پدر خانواده بیشترین نیرویش را در مزرعه به کار

می گیرد و مادر نسبت به پدر کمتر می تواند امور مزرعه را انجام دهد گرچه در دوره

های نیمه یک جانشین باز این مادر بود که اهم کارها را انجام می داد اما در دوره یک

جانشینی و مرحله کشاورزی نیرو و قدرت زن اجازه کار شدید را در مزرعه به او نمی دهد

ناگزیر زن مسئولیت صنایع داخلی یا منابع خانگی را بر عهده می گیرد.

با رشد بrede داری صنایع خانگی هم به بندگان واگذار می شود و زن ها در اقتصاد خانواده

نقش خود را از دست می دهند و همین باعث می شود که پدر سالار توأم پیدا کند راجع

به مذهب هم مارکس مشابه به مورد دولت قضاؤت می کند به هر حال اولین دوره جامعه

قدیم ((جامعه اشتراکی)) یا جامعه طایفه ای است که به تدریج رو به زوال می رود.

از دیدگاه مارکس ارزش اضافی که از آن نام بردیم زمانی مطرح می گردد که کارگر

مزد واقعی کار خویش را دریافت نمی کند؛ به این شکل که طبقه مالک ابزار مقداری

از بهره کارگر را به عنوان مالکیتی که در ابزرا دارد بر می دارد و بقیه را به کارگر می

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

دهد. آن مقداری که مالک از بهره کارگر بر می دارد ارزش اضافی می نامند که در کار

نهفته است و به کارگر داده نمی شود . علاوه بر ارزش اضافی مازاد تولید هم مطرح است

که توسط کسی که ابزار تولید را در اختیار دارد انبار می شود . بدین ترتیب مازاد تولید

که در نتیجه رشد و تکامل ابزار تولید حاصل می شود و ارزش اضافی که در نتیجه بردگی

افراد به وجود می آید در جهت استثمار جمع می شود و باعث می گردد که سرمایه دار

روز به روز قوی تر شود و حاکمیت چیزی به نام دولت را بپذیرد تا ضمانت اجرایی کار او

باشد و بتواند کارهای طبقه استثمارگر را توجیه کند و به شکل صحیح توجیه و قلمداد

کند . در این مرحله است که جامعه تجزیه می شود و دو مین شکل تکامل تاریخی صورت

می گیرد و ((جوامع طبقاتی)) بوجود می آیند .

در جوامع طبقاتی دو طبقه مهم وجود دارند که همان طبقه استثمارگر و استثمار شده است.

این دو طبقه دائم در حال مبارزه اند تا به مرحله سوم تاریخ معینی ((کمونیسم نهایی))

برسند .

بنابراین تئوری سه مرحله عمده و عام بازشناسی می شود یکی مرحله جوامع اشتراکی و

طایفه ای اولیه که با انقراض آن و با رشد ارزش اضافی و مازاد تولید به تدریج پدرسالاری

و دولت بوجود می آید . و سپس جوامع طبقاتی رشد می کنند و نهایتاً طبقه زحمت کش با

رسیدن به شعور خودآگاهی به مرحله کمونیسم کشیده می شوند .

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

تمام جوامع دنیا در مرحله اول اشتراک ندارند. اختلاف در عقاید و نظریات به مرحله دوم

مربوط می شود. مارکس و ((انگلش)) عمدۀ مطالعاتی که انجام می دهند در جوامع

اروپایی است نه کشورهای دیگر. بنابراین مارکس در کشورهای اروپایی سه مرحله در

دوره طبقاتی می شناسد: یکی در نظام ((برده داری)) دیگری ((نظام فئودالی)) و در

آخر هم نظام سرمایه داری مثل روم باستان که بعد از انفراض جامعه اشتراکی نخست در

آن جامعه بردۀ داری شکل می گیرد و بعد از ۴۰۰-۵۰۰ میلادی فنودالی بوجود می آید و

نظام سرمایه داری نیز حدوداً از قرن دوازدهم و سیزدهم آغاز می گردد از نظر مارکس

سرمایه داری قطعاً به تکمیل جوامع طبقاتی به کمونیسم می رسد خود دارای دو مرحله

است ((مرحله اول سوسياليسم)) و ((مرحله دوم کمونیسم)). در مرحله سوسياليسم

تمرکز قدرت و ثروت در دست دیکتاتوری پرولتاپیا یا بطور کلی نماینده طبقه کارگر. و

در مرحله کمونیسم این تمرکز به عدم تمرکز یا محو ((دولت)) می انجامد.

یکی از معضلات جدل شناسی مارکس در تبیین جامعه کمونیستی در اینجا بروز می نماید

. او معتقد است که وقتی جامعه به مرحله کمونیسم برسد تضادها حل خواهد شد و طبقات

از بین خواهد رفت.

از طرفی وی معتقد است که این آغاز تاریخ انسان و ابتدای تاریخ آزادی اوست در این

مرحله فلسفه‌ی ادبیات و آنچه که موجود است رشد خواهد کرد چرا که دیگر استثماری

وجود ندارد تا کسی بخواهد مثلاً از فلسفه دین و ادبیات به نفع طبقه خود استفاده کند.

بررسی اندیشه های انقلابی و اجتماعی مارکس

در مرحله کمونیسم طبقه حاکم کل جامعه ای است و هیچ فرقی بین اشاره متفاوت آن

وجود ندارد ولذا تضادها فراموش می شود . مارکسیستهای بعد از او من جمله

((کتورث)) ، ((لین)) ((استالین)) و ((مائو)) سعی کردند این مسئله را توضیح دهند اما نتوانستند .

به نظر من اگر که اگر تراز باشند که تنها یک اسلوب در مالکیت وجود داشته سوء تفاهم

دیگری در پویایی شناسی مارکس وجود دارد و به همین دلیل اکثرآفکرمی کنند که

تئوری مارکس تئوری جهان شمول در تاریخ بشریت است . و تمام جوامع به ناگزیر از

مرحله سه گانه تاریخ اروپایی ، عربی یعنی برده داری فئودالیسم و سرمایه داری عبور

کننده در صورتی که صریحاً این موضوع را رد می کند و می گوید این تئوری فقط برای

کشورهای اروپایی مصدق دارد و ابداً در کشورهای دیگر مطرح نیست . بنابراین در

مورد کشورهای شرقی مثل ایران ، با همکاری انگلیس ((وجه تولید آسیایی را کشف

می کنند)). دست کم ما مطمئن هستیم که در وجه تولید آسیایی برده داری وجود نداشته

است همچنان در مورد کشورهایی که به مطالعه آنها نمی پردازیم قائل به حفظ تکاملی

متفاوتی هستند . لذا از نظر تکاملی ایده مارکس تک خطی محسوب نمی شود و در

محدوده ایده های نظام چند خطی جای می گیرد . این یکی از مسائلی است که باید به آن

دقیقت داشت .^۱

۱-حسین ابوالحسن تنهایی درآمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی ، انتشارات نی نگار چاپ چهارم سال ۱۳۷۹ ص ۲۴۴-۲۴۸

KANDOOCN

- ۱- طلوع مالکیت و قشر بندی طبقاتی
- ۲- انواع مالکیت
- ۳- مراحل تکامل
- ۴- تکامل عام و تکامل خاص

پویایی شناسی اجتماعی مارکس

دوران اشتراک نخستین انواع شیوه های تولید اشتراکی :

- ۱- شیوه های تولید اشتراکی شرقی
- ۲- شیوه های تولید اشتراکی عتیق
- ۳- شیوه های تولید اشتراکی آلمانی
- ۴- شیوه های تولید اشتراکی اسلامی

